

سیمای فاطمه علیهاالسلام در روایات اهل سنت

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی فیروزآبادی مرتضی ۱۳۶۸ - ۱۲۸۹
عنوان و نام پدیدآور : سیمای فاطمه علیهاالسلام در روایات اهل سنت مرتضی حسینی
[مترجم علی شیروانی وضعیت ویراست : [ویرایش] ۲]
مشخصات نشر : قم و ثوق ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری : ۱۰۹ ص ۱۱/۵ X ۲۲ س م شابک : ۹۶۴-۹۰۱۳۹-۵-۴۴۰۰۰ ریال ؛
۹۶۴-۹۰۱۳۹-۵-۴۴۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : این
کتاب ترجمه بخش مربوط به فضایل حضرت فاطمه "علیهاالسلام از کتاب "فضائل
الخمسه بین الصباح السنه و غیرها من الکتب المعتمره عند اهل السنه و الجماعه تالیف
مرتضی حسینی فیروزآبادی می باشد
یادداشت : کتابنامه ص [۱۰۷] - ۱۰۹؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان دیگر : فضائل
الخمسه من الصحاح السنه و غیرها من الکتب المعتمره عند اهل السنه و الجماعه موضوع :
احادیث اهل سنت -- قرن ۱۴
موضوع : فاطمه زهرا(س) ، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- نظر اهل سنت شناسه افزوده :
شیروانی علی ۱۳۴۳ - ، مترجم رده بندی کنگره : BP/۱۲۷/ح۵ف ۶۰۴۲ ۱۳۷۹
رده بندی دیویی : ۲۱۸/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۷۹۰۳

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

مطالعه‌ی تاریخ آدمی را با شگفتی‌های فراوانی روبرو می‌سازد، رویدادهایی که گاه غرابت آن گونه‌ای است که بیشتر به افسانه می‌ماند تا واقعیت. داستان سنگ‌دلی‌ها، شقاوت‌ها، بی‌رحمی‌ها، حقارت‌ها و ذلت‌هایی که انسان برای دست یافتن به متاع دنیا به آن تن داده است، واقعاً هر خواننده‌ای را بهت زده می‌کند.

از جمله شگفت‌ترین این داستان‌ها، ماجرای اهل بیت پیامبر و رفتار امت او با ایشان است، داستان غم‌انگیز فاطمه زهرا علیهاالسلام که هر قلب منصفی را غرق در اندوه می‌سازد و هر ذهن اندیشنده‌ای را به تأمل فرامی‌خواند، که چرا یاران پیامبر! همراهان پیامبر! دوستان پیامبر! با زهرای او چنان کردند؟

چرا وقتی میان کوچه‌های مدینه در برابر دیدگان مردمی که تا چند روز پیش در نماز به پیامبر اقتدا می‌کردند، در کنارش شمشیر می‌زدند، سخنانش را به عنوان کلام خدا با گوش جان می‌شنیدند و به او ایمان آوردند، زهرا را سیلی زدند، خانه‌اش را سوزاندند،

[صفحه ۸]

پهلویش را شکستند و دارایی‌اش را تصاحب کردند، آنان تنها خیره خیره نگریستند و دم برنیاوردند؟

ممکن است با خود بگوییم: لابد مردم، اهل بیت پیامبر را نمی‌شناختند، و حتماً زهرا را زنی می‌دانستند همچون دیگر زنان اما نگاهی دیگر به برگهای تاریخ تردیدی در بطلان این نظر باقی نمی‌گذارد، بگذریم از آنکه چنین رفتاری با یک زن غیر مسلمان روا نبود، چه رسد

به یک زن مسلمان، دختر پیامبر که جای خود دارد.

چگونه می شود مسلمانان زهرا را نشناخته باشند؟ مگر نه این است که پیامبر در برابر دیدگان آنان بارها و بارها او را برترین زنان جهان می شمرد، دستش را می بوسید، «مادر پدر» می خواندش، پاک از همه ی آلودگی ها می شمردش که ریشه اش از بهشت است و بوی بهشت می دهد.

مگر مردم نشنیده بودند که پیامبر گفته بود زهرا پاره تن من است، خشم او خشم من است، و خشم من، خشم خداست. مگر ندیده بودند که پیامبر چندان از فراق زهرا دلش می گرفت که هرگاه می خواست به سفر رود در آخرین لحظات به دیدار زهرا می رفت و هرگاه از سفر باز می آمد نخستین کسی که به دیدارش می شتافت زهرا بود؟ آری، این همه را دیده و شنیده بودند، اما پس چرا با او چنان کردند که کردند. آیا پیامبر از ایشان خواسته بود که مزد رسالتش را اینگونه دهند؟ این پرسش ها همچنان در ذهن هر تاریخ پژوهی موج می زند.

[صفحه ۹]

این امواج آنگاه که به کتابهای روایی اهل تسنن مراجعه می شود همچون کوهی سر بلند می کند و بر ساحل ذهن می کوبد. شگفتا! گمان می کردیم مقام شامخ اهل بیت پیامبر تنها از زبان شیعیان شنیده و از قلم ایشان گذشته و در کتابهای آنان ضبط شده است. هرچند دستهای خیانت کار فراوانی کوشید نور فضائل اهل بیت را خاموش سازد، اما خداوند اراده کرده است که نور خود را همچنان تابناک قرار دهد، هرچند کافران و

مشرکان و منافقان ناپسند دارند.

با نگاهی گذرا به کتابهای روایی اهل سنت انسان با مجموعه‌ی عظیمی از روایات مواجه می‌گردد که در آن سخن از زهرا، علی، حسن و حسین است و اینکه اینان از هر گناهی پاک هستند، جان پیامبر و جانشین پیامبرند، عزیزترین مردم نزد خداوندند، دوستان آنان را خداوند دوست دارد و دشمنانشان را دشمن، هر که به راه آنان رود و آنان را مقتدای خویش سازد، سعادت‌مند است و هر که جز این کند، از سعادت محروم. ممکن است گمان شود این روایات نزد اهل سنت فاقد اعتبار و ارزش است و از این رو نمی‌توان به آنها احتجاج نمود. اما با کمال شگفتی می‌بینیم این روایات در معتبرترین کتابهای اهل سنت آمده و سندهای آن، به اعتراف عالمان بزرگ اهل تسنن، از وثاقت و صحت کامل برخوردار است. بسیاری از این روایات در چندین کتاب معتبر نقل شده و برخی از آنها در یک کتاب چندین بار ضبط گشته است.

[صفحه ۱۰]

آری، اهل سنت خود روایت کرده‌اند که خشم فاطمه موجب خشم خدا می‌گردد، و همانان روایت کرده‌اند که فاطمه از ابابکر خشمگین شد، او را نفرین کرد و اجازه نداد در تشییع جنازه‌اش حاضر گردد و بر او نماز گذارد. علامه سید مرتضی حسینی فیروزآبادی در تلاشی سترگ برای نشان دادن حقانیت تشیع، در کتابهای معتبر روایی اهل سنت پژوهش نمود و آنچه درباره‌ی اهل بیت در آنها یافت برگزید. و در مجموعه‌ای ارزشمند به نام فضائل الخمسة من الصحاح الستة [۱] تنظیم و تبویب نمود. جزوه‌ی حاضر ترجمه‌ی بخش مربوط به فضایل حضرت فاطمه علیهاالسلام از

آن کتاب ارزشمند است که سال‌ها پیش به قلم نگارنده آمده بود و اینک ویرایش دوم آن توفیق انتشار می‌یابد.

و ما توفیقی إلهاً بالله العلیّ العظیم والحمد لله ربّ العالمین
شهر مقدّس قم - حوزه‌ی علمیه

علی شیروانی

۱۷ / ۲ / ۷۹

[صفحه ۱۱]

میوه‌ی بهشتی، حوریه‌ی انسانی

۱- سیوطی در تفسیر خود، الدرالمنثور، ذیل تفسیر کریمه‌ی «سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام» به نقل از طبرانی می‌نویسد: عایشه گفت: رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

آنگاه که بسوی آسمانم بردند، داخل بهشت شده در کنار درختی از درختان آن توقف نمودم، درختی که به نیکوئی آن، درختی و به سفیدی برگ آن، برگی و به لذیذی میوه‌ی آن، میوه‌ای در بهشت ندیدم، پس میوه‌ای از میوه‌های آن برگرفتم و خوردم و به صورت نطفه‌ای در صلب من درآمد و آنگاه که به زمین هبوط کردم با خدیجه هم‌بالین شدم و او فاطمه را باردار گشت. پس از آن هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم، فاطمه را می‌بویم.

۲- مستدرک الصحیحین [۱۲] از سعد بن مالک روایت می‌کند که

[صفحه ۱۲]

رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

جبرئیل - علیه الصلوٰۃ والسلام - با یک «گلابی» بهشتی نزد من آمد، گلابی را شب معراج خوردم و خدیجه، فاطمه را باردار شد. پس از آن هرگاه - مشتاق بوی بهشت می شدم، گردن فاطمه را می بوئیدم.

۳- در ذخائرالعقبی [۱۲] به نقل از ابن عباس آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیهاالسلام را زیاد می بوسید. عایشه (به عنوان اعتراض) به آن حضرت گفت: شما فاطمه را زیاد می بوسید! در جواب فرمود: همانا جبرئیل در شب معراج مرا وارد بهشت نمود و از تمام میوه هایش اطعام نمود و آن طعام، نطفه ای در صلبم شد و خدیجه، فاطمه را باردار گشت. آنگاه که مشتاق به آن میوه ها شوم، فاطمه را می بوسم و از بوی او، رائحه ی تمام آن میوه ها را استشمام می کنم. [۱۲].

۴- ذخائرالعقبی [۱۲] از کتاب سیره ی ملاً نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

جبرئیل سیبی از بهشت نزدم آورد، آن را تناول کردم و با خدیجه هم بالین شدم، پس او فاطمه را باردار گشت. خدیجه گفت: بار من خفیف و سبک است، آنگاه که شما

[صفحه ۱۳]

می روید (و من تنها می شوم) کودکی که در رحم دارم با من سخن می گوید. [۱۲].

۵- خطیب بغدادی در تاریخ بغداد [۱۲] از عایشه نقل می کند که: خطاب به رسول خدا عرض کردم: ای رسول خدا! شما را چه می شود هرگاه فاطمه می آید بر او بوسه می زنید،

حتی زبان خود را در کام او گذاشته، گوئی می خواهید غسل بخورید؟ فرمود:
آری! جبرئیل در شبی که به آسمان برده شدم، وارد بهشتم کرد، پس سیبی از آن به من
داده آن را خوردم و نطفه‌ای در صلبم گشت، آنگاه که به زمین باز گشتم با خدیجه همبستر
شدم و فاطمه از همان نطفه پدید آمد. او حوریه‌ای از انسان‌ها است، هر گاه مشتاق بهشت
شوم، او را می‌بوسم. [۱۲].

۶- خطیب بغدادی [۱۲] از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود:

دخترم فاطمه حوریه‌ای از آدمیان است مبری از حیض و نفاس. او را (خداوند) [۱۲] فاطمه
نامید چرا که خداوند او را و دوستانش را از آتش جدا نموده است. [۱۲].

[صفحه ۱۴]

۷- صاحب ذخائرالعقبی [۱۲] حدیثی از اسماء در رابطه با ولادت امام حسن علیه‌السلام نقل
می‌کند که اسماء به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: من در این ولادت
ندیدم که فاطمه مبتلا به حیض یا نفاس شود! رسول گرامی فرمود:
مگر نمی‌دانی دخترم پاک و پاکیزه است و هیچگاه مبتلا به حیض و نفاس نمی‌شود.

[صفحه ۱۵]

احوال او در رحم مادر

محب طبری می‌نویسد [۱۳] ملاً در سیره‌ی خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

جبرئیل سیبی از بهشت نزدم آورد. آن را خوردم و آنگاه با خدیجه آمیزش کردم و او فاطمه را باردار شد. خدیجه (می) گفت: بارم خفیف است، هرگاه از نزدم می‌روید (و تنها می‌شوم) کودکی که در رحم دارم با من تکلم می‌کند. زمانی که وقت زایمان خدیجه فرارسید، کسی را نزد زنان قریش فرستاد تا در امر زایمان یاریش دهند. آنان سر باز زده گفتند: نزد تو که همسر محمد شده‌ای نمی‌آئیم. در همین اوان چهار زن، که زیبایی و درخشندگی آنها به وصف ناید، بر او وارد شدند، یکی از آنها گفت: من مادرت حواء هستم. دیگری گفت: من آسیه هستم، دخت

[صفحه ۱۶]

مزاحم. سومی زبان به سخن گشود که: من کلثم هستم خواهر موسی. و (سرانجام) چهارمی گفت: من مریم دخت عمرانم، مادر عیسی. آمده‌ایم تا در امر زایمان یاریت دهیم. خدیجه گفت: فاطمه علیهاالسلام به دنیا آمد و در حال سجده بر زمین قرار گرفت به گونه‌ای که انگشتانش سوی آسمان بود.

[صفحه ۱۷]

کنیه‌ی او و حکمت نامهایش

در فصل اول، حدیث ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گذشت که فرمود: «(خداوند) فاطمه را بدین نام نامید، چرا که خداوند او و محبتش را از آتش جدا نموده است.» آنچه در این فصل می‌آید دیگر روایاتی است که با جستجو در کتب اهل سنت یافته‌ام.

۱- محب طبری [۱۴] می‌نویسد:

علی علیه السلام گفت: رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود:

فاطمه، هیچ می‌دانی چرا «فاطمه» نامیده شدی؟

علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا، چرا «فاطمه» نامیده شد؟

فرمود: خداوند - عزوجل - او و فرزندانش را روز قیامت از آتش دور داشته است. [۱۵].

محب طبری همچنین می‌نویسد: این روایت را امام علی بن

[صفحه ۱۸]

موسی الرضا علیه السلام در مسند خود به این صورت نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

همانا خداوند - عزوجل - فاطمه و فرزندانش و کسانی را که دوستار آنانند، از آتش دور داشته و از این رو است که او «فاطمه» نامیده شد.

۲- در کنز العمال [۱۶] آمده است:

«فاطمه نامش نهادند، چرا که خداوند او و دوستدارانش را از آتش جدا نموده است. [۱۷].

۳- ابن اثیر در کتاب النهایة [۱۸] می‌نویسد:

فاطمه را «بتول» [۱۹] نامیدند چون از زنان زمان خود از جهت فضل و دین و حسب، جدا

بود. و بعضی گفته‌اند: چون انقطاع از دنیا بسوی خداوند داشته است.

۴- عبیده‌ی هروی در الغریبین می‌نویسد:

فاطمه را بتول نامیدند چون نظیر و ماندی نداشت.

[صفحه ۱۹]

۵- ابن اثیر در اسدالغابه [۲۰] در احوال دخت فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌نویسد:

کنیه‌ی فاطمه «ام‌ابیها» (یعنی مادر پدرش) بوده است.

۶- ابن عبدالبر در الاستیعاب [۲۱] از جعفر بن محمد علیه‌السلام نقل می‌کند که: کنیه‌ی فاطمه، دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «ام‌ابیها» بود.

[صفحه ۲۱]

شباهت نام او به پیامبر

۱- در صحیح ترمذی [۲۲] به نقل از عایشه، آمده است:

کسی را ندیدم که شباهت زی و وقار و سیره‌ی او در نشست و برخاست به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیش از فاطمه باشد. هرگاه فاطمه بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد می‌شد، رسول خدا سوی او می‌شتافت، او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند و هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد فاطمه می‌آمد، فاطمه از جای برخاسته، او را می‌بوسید و در جای خویش می‌نشاند. [۲۳].

۲- در مستدرک الصحيحین [۲۴] از عایشه نقل شده که گفت:

[صفحه ۲۲]

کسی را ندیدم که کلامش چون فاطمه شبیه کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، هرگاه بر رسول خدا وارد می شد به او خوش آمد می گفت، از جا برمی خاست و به طرف فاطمه می رفت، دستش را می گرفت و می بوسید و او را در جای خود قرار می داد. صاحب مستدرک الصحيحین می گوید، این روایت، شرائطی را که مسلم و بخاری برای حدیث صحیح ذکر کرده اند، واجد است.

حدیث فوق را دیگران نیز نقل کرده اند: بخاری در اللادب المفرد [۲۵] و ابو عمر در استیعاب

[۲۶] همچنین بیهقی در سنن [۲۷] حدیث بالا را با این اضافه نقل می کند:

هرگاه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد فاطمه می آمد، فاطمه خوش آمدش می گفت، از جا برمی خاست و دست پدر را گرفته می بوسید.

۳- امام احمد بن حنبل در مسند [۲۸] از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

کسی در شباهت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسان حسن بن علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نبود.

[صفحه ۲۳]

۴- مسلم در صحیح باب مربوط به فضائل فاطمه علیها السلام می نویسد که عایشه گفت:

تمام همسران نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جمع بودند که فاطمه آمد. راه رفتنش

چون راه رفتن رسول خدا بود، رسول اکرم به او فرمود: «مرحبا به دخترم» پس او را طرف راست یا چپ خود قرار داد.

این حدیث ادامه دارد و دنباله‌ی آن در فصل ۹ خواهد آمد. ابن ماجه [۲۹]، احمد بن حنبل [۳۰] و بسیاری دیگر از بزرگان علم حدیث، این روایت را نقل کرده‌اند.

۵- متقی در کنز العمال [۳۱] از عایشه نقل می‌کند که:

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موهای سر فاطمه را بسیار می‌بوسید.

به گفته‌ی متقی، این روایت را ابن عساکر نیز نقل کرده است. مناوی در فیض القدير [۳۲] می‌نویسد:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همچنین در کام فاطمه بسیار بوسه می‌زد.

و از ابی داود نقل می‌کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زبان فاطمه را می‌مکید.

[صفحه ۲۴]

۶- ابن اثیر در اسدالغابه [۳۳] - به نقل از ابن عباس - می‌نویسد:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه از سفر می‌آمد دخترش فاطمه علیهاالسلام را می‌بوسید.

هیشمی نیز در مجمع [۳۴] خود، روایت را نقل کرده می‌نویسد: راویان این حدیث همه

مورد وثوقند و طبرانی در الاوسط آن را آورده است. محب طبری نیز حدیث را در

ذخائرالعقبی [۳۵] آورده می‌گوید: ابن السری آن را نقل کرده است.

۷- محب طبری [۳۶] به نقل از عایشه می‌نویسد:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی گودی زیر گلوی فاطمه را بوسید. محب طبری می گوید: حربی این حدیث را نقل کرده و ملّا در سیره ی خود آن را با این اضافه آورده است:

به رسول خدا عرض کردم: کاری کردید که تا کنون نکرده بودید. فرمود: عایشه! هرگاه مشتاق بهشت شوم، گودی زیر گلوی فاطمه را می بوسم.

در فصل اول کتاب آوردیم که عایشه گفت: «به رسول خدا عرض کردم، ای رسول خدا شما را چه می شود که هرگاه فاطمه می آید او را می بوسید...» و همچنین کلام ابن عباس را که گفت: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را زیاد می بوسید...».

[صفحه ۲۵]

مهر شدید او به پدر و پدر به او

۱- مسلم در صحیح [۳۷] از ابن مسعود نقل می کند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در برابر خانه ی خدا به نماز مشغول بود و ابوجهل و یارانش در کناری نشسته بودند، و این در حالی بود که روز قبل شتری نحر شده بود.

ابوجهل گفت: چه کسی از شما حاضر است بچه دان شتر را برداشته، تا آنگاه که محمد به سجده رفت آن را روی کتف هایش قرار دهد؟ شقی ترین آن جماعت برخاست و بچه دان را برداشته، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سجده رفت، در میان کتف هایش گذارد. آن جماعت شروع کردند به خندیدن و به یکدیگر می نگریستند و من ایستاده و شاهد بودم. اگر قدرت داشتم آن را از پشت رسول خدا برمی داشتم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنان در سجده ماند تا آنکه کسی

فاطمه را از جریان آگاه کرد. فاطمه در حالی که دختری خردسال بود آمد و بچه‌دان را به کناری انداخت. آنگاه روی سوی آن جماعت کرد و آنان را شماتت نمود.

چون رسول اکرم نماز را به پایان برد، صدایش را به نفرین بر ایشان بلند کرد- عادت آن حضرت بر این بود که اگر دعا می‌کرد یا مسئلت می‌نمود، سه بار تکرار می‌کرد- و گفت: «خدایا بر تو باد مجازات قریش.» و سه بار تکرار نمود.

آن جماعت چون صدای رسول خدا را شنیدند، خنده از دهانشان برفت و خوف بر دل‌هایشان چیره گشت. سپس حضرتش گفت: خداوندا بر تو باد کیفر ابی‌جهل بن هشام و عتبۀ بن ربیعہ و شیبۀ بن ربیعہ و ولید بن عتبہ و امیۀ بن خلف و عقبۀ بن ابی‌معیط، و نام دیگری هم فرمود که فراموش کرده‌ام.

ابن مسعود در ادامه می‌گوید: سوگند به آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به رسالت برانگیخت، دیدم که همه‌ی آنان که نامشان را برده بود، روز بدر کشته و در چاه افکنده شدند.

بخاری نیز در صحیح [۳۸] خود این حدیث را نقل کرده است.

۲- صحیح مسلم [۳۹] از ابی‌حازم نقل می‌کند که شنیدم از سهل بن سعد در مورد جراحت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز اُحد، سؤال شد و سهل در جواب گفت:

صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زخمی شد، دندان رباعیهی آن حضرت شکست و کلاهخود بر سرش خرد شد، (در این میان) فاطمه علیها السلام دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خون را (از چهره‌ی آن حضرت) می‌شست و علی علیه السلام با سپر آب می‌ریخت. چون فاطمه دید آب (نه تنها خون را نشست بلکه) بر شدت جریان خود افزود، قطعه حصیری بر گرفت و سوزانید تا خاکستر شود، سپس خاکستر را روی زخم گذارد تا آنکه خونریزی قطع شد.

مسلم این خبر را به طریق دیگری نیز از ابی حازم نقل می‌کند که ابی حازم گفت: شنیدم از سهل بن سعد در مورد جراحت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسند و او گفت:

هان! سوگند به خداوند، آنکه زخم رسول خدا را شست و آنکه آب می‌ریخت و آنچه با آن مداوا شد، همه را می‌شناسم، سپس مانند حدیث سابق را نقل می‌کند. بخاری [۴۰] نیز این خبر را نقل کرده است.

۳- ابی نعیم در حلیة الاولیاء [۴۱] از ابی ثعلبه خشنی نقل می‌کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از یکی از جنگ‌ها بازگشتند و داخل مسجد شده دو رکعت نماز خواندند - حضرتش را بسیار خوش آیند بود که هنگام مراجعت به مسجد در آیند و دو رکعت نماز به پا دارند - سپس از مسجد خارج شده،

[صفحه ۲۸]

پیش از ملاقات همسرانش به دیدار فاطمه آمد. فاطمه نیز به استقبال (پدر) آمد و شروع کرد به بوسه زدن بر چهره و چشمان رسول خدا، و در حالی که می‌گریست، رسول خدا

صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: چه چیز اشک را بر دیدگانت جاری ساخت؟
- گفت: شما را رنگ پریده دیدم.

فرمود: ای فاطمه، خداوند - عزوجل - پدرت را بر امری (بس عظیم) مبعوث کرد - امری (آنقدر عظیم) که خداوند به واسطه‌ی آن در هر کلبه و خیمه‌ای یا عزت داخل کند و یا ذلت. گستره‌ی این امر بسان گستره‌ی شب است.

در کنز العمال [۴۲] پس از نقل این حدیث آمده است: طبرانی در کبیر روایت را نقل کرده است. هیشمی نیز در مجمع [۴۳] روایت را چنین آورده است:

... پس رسول خدا فرمود: چه چیز اشکت را جاری ساخت؟

فاطمه گفت: شما را پریشان و خسته دیدم، با لباسی کهنه و مندرس.

فرمود: گریه مکن چرا که خداوند عزوجل ...

۴- محب طبری در ذخائرالعقبی [۴۴] از علی علیه السلام نقل می کند که:

با رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در گودال‌های خندق بودیم که

[صفحه ۲۹]

فاطمه علیها السلام با قطعه نانی نزد رسول خدا آمد و آن را به حضرتش تقدیم کرد. رسول گرامی فرمود: فاطمه! این چیست؟

گفت: از گرده نانی که برای فرزندانم پخته‌ام تکه‌ای برای شما آوردم.

فرمود: دختر کم این اولین طعامی است که پس از سه روز به کام پدرت می‌رود.

۵- محمد بن سعد در طبقات [۴۵] خود از ابن عباس نقل می کند که:

آنگاه که رقیه، دخت رسول خدا از دنیا رفت، رسول خدا گفت: به گذشتگانمان، عثمان

بن مظعون، ملحق شو. پس زنان بر رقیه گریستند (تا آنجا که می گوید) فاطمه علیهاالسلام بر لبه ی قبر نشست و شروع کرد به گریستن، و رسول خدا با گوشه ی لباس خود اشک های او را پاک می نمود.

[صفحه ۳۱]

بی تابی پیامبر برای دیدار او

۱- ابی داود در صحیح [۴۶] خود از ثوبان، غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نقل می کند که:

فاطمه آخرین کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هنگام عزم سفر، با او دیدار می کردند و نیز اولین کسی بود که گاه بازگشت، بر او وارد می شدند...

این خبر را احمد بن حنبل [۴۷] و بیهقی [۴۸] نیز نقل کرده اند.

۲- حاکم در مستدرک الصحیحین [۴۹] از ابن عمر نقل کرده که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاه خروج برای جنگ، قبل از همه به ملاقات فاطمه علیهاالسلام می رفت.

[صفحه ۳۲]

ذهبی در تلخیص - که در حاشیه ی مستدرک الصحیحین طبع شده - می نویسد:

گاه خروج برای جنگ، پس از همه با فاطمه و هنگام رجوع، قبل از همه با او، دیدار می کرد.

و آنگاه به نقل همین خبر می‌پردازد.

۳- حاکم [۵۰] به نقل از ابن عمر می‌نویسد:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آخرین دیدارش هنگام سفر و اولین ملاقاتش هنگام بازگشت، با فاطمه بود.

حاکم خبر مذکور را با سند دیگری روایت می‌کند که در آن اضافه شده است:

... پس رسول خدا به او می‌گفت: «پدر و مادرم فدایت باد.»

۴- حاکم در مستدرک الصحیحین [۵۱] از ابی ثعلبه نقل می‌کند که:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نبرد یا سفر بازمی‌گشت به مسجد آمده، دو رکعت نماز می‌گزارد و سپس متوجه فاطمه می‌شد و به دنبال آن، نزد همسرانش می‌رفت.

حاکم سند این حدیث را صحیح می‌داند. در فصل سابق حدیث ابی ثعلبه با همین مضمون به نحو مبسوطتر، گذشت.

[صفحه ۳۳]

۵- ابن حجر در الصواعق المحرقة [۵۲] چنین آورده است: احمد و دیگران خبری نقل

کرده‌اند که مضمون آن چنین است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاه بازگشت از سفر سوی فاطمه می‌آمد و مدتی طولانی نزد او می‌ماند. در یکی از این دیدارها فاطمه علیها السلام خود را با دو انگوی نقره‌ای و گردنبند و گوشواره، آراسته بود و پرده‌ای بر در خانه‌ی خود نصب کرده بود. پس رسول خدا آمد و بر او وارد گشت و سپس در حالی که آثار غضب در چهره‌اش

نمودار بود، رفت و بر منبر نشست. فاطمه دانست که رفتار خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط به خاطر چیزهایی است که او تهیه کرده بود، لذا آنها را سوی او فرستاد تا در راه خدا به کار بندد.

آنگاه رسول خدا فرمود: «همانی کرد که می خواستم. پدرش فدایش باد- و سه بار تکرار نمود و ادامه داد- دنیا از آن محمد و آل محمد نیست، اگر دنیا به مقدار بال مگسی نزد خداوند ارزش داشت، هیچ کافری از آن بهره نمی برد ولو به مقدار یک جرعه آب.» و به دنبال آن برخاستند و سوی فاطمه علیه السلام رفتند.

ابن حجر نوشته است که احمد بن حنبل می افزاید:

رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم به ثوبان فرمان داد که آنها را به بعضی از اصحاب بدهند و برای فاطمه گردنبندی از پارچه یمانی و دو انگو از عاج خریداری شود و فرمود: اینها اهل بیت من هستند و نمی پسندم که طیبات خود را در زندگی دنیا بخورند.

[صفحه ۳۵]

کار سخت در خانه

۱- بخاری [۵۳] از علی علیه السلام نقل می کند:

فاطمه علیها السلام از جراحات ناشی از آسیا کردن شکایت کرد، (پس چون دانست) اسیری نزد رسول خدا آورده اند، سوی رسول خدا روانه شد و چون او را نیافت، عایشه را دید و جریان را به او گفت: چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد. عایشه خبر آمدن فاطمه علیها السلام را داد. پس رسول خدا نزد ما آمد در حالی که ما در بستر بودیم. خواستم برخیزم که فرمود: در جای خود باشید. پس میان ما نشست- و من سردی

قدم‌هایش را بر روی سینه‌ی خود احساس کردم- و فرمود: نمی‌خواهید چیزی بهتر از آنچه خواسته بودید، یادتان دهم؟ گاه خوابیدن ۳۴ بار تکبیر و ۳۳ بار تسبیح و ۳۳ بار حمد خدا را گوئید و این برای شما از خادم بهتر است.

[صفحه ۳۶]

بخاری در جای دیگری [۵۴] نیز این حدیث را نقل می‌کند و همچنین مسلم [۵۵] و ابوداود [۵۶] نیز آن را نقل کرده‌اند.

۲- ابی‌داود [۵۷] از ابی‌الورد بن ثمامه نقل می‌کند که علی علیه‌السلام به ابن‌عبد فرمود:
آیا برایت از خودم و فاطمه سخن نگویم؟ (پس فرمود:) فاطمه نزد رسول خدا محبوبترین فرد خانواده بود. او نزد من بود که کثرت آسیا کردن بر دست‌هایش نشانه گذارده بود و از بس با مشک آب حمل کرد، جای آن بر بدنش ماند، آنقدر خانه را جاروب کرد که لباسش غباراندود شده بود و آنقدر آتش اجاق را روشن کرد که لباسش سیاه شده بود، از کار کردن در خانه به او آسیب رسیده بود. (روزی) شنیدم غلامی نزد رسول خدا آورده‌اند. به او گفتم: خوب است نزد پدرت روی و از او غلامی بخواهی که تو را (در کارهای خانه) کفایت کند. فاطمه نزد پدرش رفت، پدر را در حال سخن گفتن دید، پس حیا کرد و (بدون آنکه درخواست خود را بیان کند) بازگشت. فردای آن روز رسول اکرم نزدمان آمد و ما در بستر بودیم. کنار سر فاطمه نشست و فاطمه از شرم پدر، سر به زیر لحاف برد.

[صفحه ۳۷]

فرمود: دیروز درخواستت از آل محمد چه بود؟ فاطمه سکوت کرد.

دوباره فرمود، و جواب، باز هم سکوت بود.

گفتم: به خدا سوگند به شما خواهم گفت، ای رسول خدا! او از بس در خانه‌ی من آسیا کرد، اثرش بر دستانش ماند، از بس با مشک آب حمل کرد، اثرش بر بدنش ماند، آنقدر خانه را جاروب کرده که لباسش غباراندود شده است و آنقدر آتش اجاق را روشن ساخته که لباس هایش سیاه شده است، با خبر شدیم که غلام یا خادمی نزد شما آورده‌اند، به او گفتم: از پدرت خادمی بخواه.

ابوداود می‌نویسد: رسول خدا در جواب همان مضمونی را که حکم نقل کرده، بیان کردند.

مراد ابی‌داود از نقل حکم همان حدیثی است که کمی قبل، از بخاری و مسلم نقل کردیم که رسول خدا فرمود: «نمی‌خواهید چیزی بهتر از آنچه خواسته بودید یادتان دهم؟...» این حدیث را از ابونعیم نیز در حلیة الاولیاء [۵۸] با اختصار آورده است.

۳- ابی‌نعیم [۵۹] به نقل از زهری می‌نویسد:

فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر آسیا کرد که دستش تاول زد و ورم کرد و جای دسته‌ی آسیا بر آن ماند.

[صفحه ۳۸]

احمد بن حنبل [۶۰] از انس بن مالک نقل می‌کند:

روزی بلال برای نماز صبح دیر آمد، رسول اکرم از علت تأخیر سؤال کرد. او گفت: از کنار فاطمه گذشتم، دیدم در حال آسیا کردن است و فرزندش می‌گرید، به او گفتم: اگر

اجازه بدهید من آسیا کنم تا شما بچه را آرام کنید یا شما آسیا کنید و من بچه را آرام کنم. او گفت: من به فرزندم مهربان ترم. این بود علت تأخیرم.

فرمود: بر دخترم دلسوزی و احسان کردی، خدا تو را رحمت کند.

۵- در کنز العمال [۶۱] به نقل از جابر آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را دید که عبائی از موی شتر در بر گرفته مشغول آسیا کردن است، پس گریست و فرمود: «ای فاطمه در برابر تلخی های دنیا صبور باش تا نعیم آخرت نصیب تو شود» و این آیه نازل شد: «و لسوف یعطیک ربک فترضی». [۶۲].

صاحب کنز العمال می نویسد: «ابن لال و ابن مردویه و ابن نجار و دیلمی این حدیث را نقل کرده اند.» سیوطی نیز در الدر المنثور در تفسیر سوره ضحی این حدیث را آورده و می نویسد: عسکری در مواعظ آن را نقل کرده است.

[صفحه ۳۹]

ماجرای فدک

۱- سیوطی در الدر المنثور ذیل تفسیر آیه ی: «و آت ذالقربی حقه» [۶۳] می نویسد: بزار و ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی سعید خدری نقل کرده اند: که چون آیه ی «و آت ذالقربی حقه» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را (نزد خود) فراخواند و فدک را به او بخشید.

همچنین می نویسد: ابن مردویه از ابن عباس نقل می کند که:

چون آیه ی «و آت ذالقربی حقه» نازل شد، رسول اکرم قطعه ی فدک را به فاطمه عطا

کرد.

۲- هیشمی [۶۴] به نقل از ابی سعید می نویسد:

چون آیهی «وَأْتِ ذَاقِرْبِی حَقَّه» نازل شد، رسول خدا

[صفحه ۴۰]

فاطمه را نزد خود خواند و فدک را به او بخشید.

هیشمی می نویسد: طبرانی این روایت را نقل کرده است.

این روایت را ذهبی نیز در میزان الاعتدال [۶۵] نقل کرده و آن را صحیح دانسته است.

۳- متقی در کنز العمال [۶۶] از ابی سعید نقل می کند که:

چون آیهی «وَأْتِ ذَاقِرْبِی حَقَّه» نازل شد رسول خدا به فاطمه فرمود: ای فاطمه، فدک را به تو بخشیدم.

متقی می نویسد: این روایت را حاکم در کتاب تاریخ خود و همچنین ابن نجار نقل کرده اند.

[صفحه ۴۱]

مقام والای فاطمه

۱- بخاری [۱۳۳] به نقل از عایشه می نویسد:

فاطمه در حالی که همانند رسول خدا راه می رفت، جلو آمد. رسول اکرم فرمود: «مرحبا به دخترم فاطمه»، و او را طرف راست یا چپ خود نشانده. آنگاه آهسته به او سخنی گفت که

فاطمه (با شنیدن آن) گریست.

به او گفتم: چرا می گریی؟

(او پاسخی نداد).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوباره آهسته کلامی به فاطمه گفت و (این بار)

فاطمه خندید.

گفتم: تا امروز شادمانی که اینقدر نزدیک به اندوه باشد، ندیده بودم.

پرسیدم: رسول خدا چه گفت؟

جواب داد: هرگز راز رسول خدا را فاش نخواهم ساخت.

[صفحه ۴۲]

تا آنکه رسول خدا رحلت نمود. (پس از رحلت آن حضرت) دوباره از فاطمه پرسیدم (رسول خدا چه گفت؟) او گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: جبرئیل هر سال فقط یکبار قرآن را بر من عرضه می کرد ولی امسال دوبار قرآن بر من عرضه شد و این را نشانه‌ی نزدیک شدن اجل خود می دانم و تو در میان اهل بیتم اول کسی هستی که به من ملحق می شوی».

و من (با شنیدن این سخن) گریستم، آنگاه فرمود:

«آیا خشنود نمی شوی به اینکه بانوی زنان بهشت یا بانوی زنان مؤمنین باشی؟» و من (با

شنیدن آن) خندیدم.

احمد بن حنبل نیز در مسند [۱۳۴] خود این روایت را ذکر کرده است، با این تفاوت که به جای «بانوی زنان بهشت» آورده: «بانوی زنان این امت». ابن سعد نیز در طبقات [۶۹] حدیث

را با این تعبیر آورده است: «بانوی زنان این امت یا بانوی زنان دو عالم.»
ابن اثیر نیز در اسدالغابه [۷۰] با تعبیر: «بانوی زنان دو عالم» و نسائی در خصائص [۷۱] با عبارت «بانوی زنان این امت یا بانوی زنان مؤمنین» حدیث را نقل کرده‌اند.
۲- بخاری از عایشه نقل می‌کند که:

[صفحه ۴۳]

ما همسران پیامبر همگی نزد آن حضرت بودیم. هیچ کدام نرفته بودیم که فاطمه در حالی که همچون پیامبر گام برمی‌داشت، پیش آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون فاطمه را دید فرمود: دخترم خوش آمدی. و او را طرف راست یا چپ خود نشانید و رازی را برای او فاش ساخت (که با شنیدن آن) فاطمه سخت گریست. رسول خدا چون اندوه فاطمه را دید راز دیگری برایش باز گفت (که با شنیدن آن) فاطمه خندید.
به او گفتم: (با آنکه) من در میان همسران رسول خدا (و در کنار او بودم) او رازش را فقط با تو در میان گذاشت و تو (در مقابل) گریه می‌کنی؟! چون رسول خدا برخاست در مورد آن راز، از او سؤال کردم. فاطمه گفت: هرگز راز رسول خدا را فاش نخواهم کرد. چون پیامبر رحلت نمود، (نزد فاطمه رفتم و) او را سوگند دادم که آن راز را برایم بگوید.
گفت: اکنون (که پیامبر دیگر میان ما نیست) خواهم گفت. راز اول این بود که فرمود:
«جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می‌کرد اما امسال دوبار آن را بر من عرضه داشت و این را آیت نزدیک بودن اجل خود می‌دانم. پس از خدا پروا کن و صبر پیشه‌ساز که من خوب سلفی برایت هستم.» من (با شنیدن این سخنان) چنانکه شاهد بودی، گریستم.
رسول خدا چون پریشانی مرا دید، راز دوم را برایم باز گفت: ای فاطمه آیا خشنودت

نمی کند اینکه تو بانوی زنان مؤمنین یا بانوی زنان این امت باشی؟
مسلم نیز این روایت را یکبار با اضافه‌ی: «تو پیش از سایر افراد

[صفحه ۴۴]

خانواده‌ام به من می‌پیوندی» و یکبار بدون این اضافه [۷۲] نقل کرده است. ابن ماجه [۷۳]
نیز روایت را با همان اضافه نقل کرده است. ابی داود طیالسی [۷۴] و ابونعیم [۷۵] با
سندهای متعدد، با تعبیر «بانوی زنان دو عالم یا بانوی زنان این امت» این روایت را نقل
می‌کنند. طحاوی [۷۶] نیز در مشکل الاثار با دو سند روایت را آورده است. همچنین نسائی
[۷۷] با تعبیر «بانوی زنان این امت و بانوی زنان دو عالم» روایت را نقل می‌کند.
۳- ترمذی [۷۸] از حذیفه نقل می‌کند که:

مادرم از من پرسید: آخرین ملاقاتت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کی بود؟
گفتم: از فلان روز تا کنون ایشان را ندیده‌ام. مادرم به من پرخاش کرد. گفتم: بگذار تا نزد
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روم و نماز مغرب را با او بخوانم و از او بخواهم
برای من و تو طلب آمرزش کند.
خدمت رسول گرامی آمدم، با او نماز مغرب را خواندم. حضرتش تا شروع نماز عشا، به
نماز خواندن مشغول بود. پس (از خواندن نماز عشا) به نوافل پرداخت و من

[صفحه ۴۵]

هم همراه او نماز نافله می‌خواندم، صدایم را شنید و فرمود: کیستی؟ آیا حذیفه‌ای؟

گفتم: آری.

فرمود: خداوند تو و مادرت را بیمارزد، حاجت چیست؟ و ادامه داد: این فرشته‌ایست که تاکنون به زمین نیامده بود. از خداوند اجازه خواست تا بر من سلام کند و مژده‌ام دهد که: فاطمه بانوی زنان اهل بهشت و حسن و حسین دو سرور و آقای جوانان اهل بهشت هستند. حاکم نیز این روایت را در مستدرک الصحیحین [۷۹] به اختصار و با دو سند - که دومین آنها را صحیح شمرده - آورده است، حاکم فقط قسمت مربوط به فاطمه علیهاالسلام را نقل کرده است، این روایت را همچنین احمد بن حنبل، [۸۰] ابونعیم [۸۱] و ابن اثیر [۸۲] در کتابهای خود آورده‌اند و متقی نیز در چهار موضع از کنز العمال آن را نقل کرده است، در موضع اول [۸۳] می‌گوید: رویانی و ابن حیان به نقل از حدیقه این روایت را ذکر کرده‌اند، در موضع دوم [۸۴] می‌نویسد: روایت را ابن عساکر از حدیقه نقل کرده است، و در موضع سوم [۸۵] آمده است: ابن جریر از حدیقه این حدیث را نقل کرده است، در

[صفحه ۴۶]

موضع چهارم [۸۶] به نقل قسمت مربوط به فاطمه علیهاالسلام اکتفا می‌کند و می‌نویسد: ابن ابی شیبہ آن را نقل کرده است.

۴- حاکم در مستدرک الصحیحین [۸۷] به نقل از عایشه چنین می‌نویسد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همان بیماری که به وفاتشان انجامید، فرمود: ای فاطمه! آیا راضیت نمی‌کند که بانوی زنان دو عالم باشی و بانوی زنان این امت و بانوی زنان مؤمنین؟

۵- ابی نعیم در حلیة الاولیاء به نقل از عمران بن حصین آورده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: می آیی با هم به عیادت فاطمه برویم؟ او بیمار است. گفتم: آری. با هم (سوی خانه‌ی فاطمه) روانه شدیم، تا به در خانه رسیدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرده اذن دخول خواست و فرمود: آیا من و آنکه همراهم است (می توانیم) داخل شویم؟

فاطمه گفت: آری، اما چه کسی همراه شماست؟ به خدا سوگند، جز عبائی، چیزی در بر ندارم.

فرمود: با عبا چنین و چنان کن.

- به فاطمه آموخت که با آن عبا خود را چگونه بپوشاند.

[صفحه ۴۷]

فاطمه گفت: به خدا سوگند، چیزی سر مرا نپوشانده است.

رسول اکرم ملافه‌ای را که در بر داشت به او داد و فرمود: با این پارچه سر خود را بپوشان.

پس فاطمه به آن دو اجازه‌ی ورود داد. و آن دو وارد شدند.

رسول اکرم فرمود: حالت چگونه است؟

گفت: بیمارم، و نیز طعامی برای خوردن ندارم.

فرمود: دختر کم راضیت نمی کند اینکه بانوی زنان دو عالمی؟

گفت: پس مریم دختر عمران چه؟

فرمود: او بانوی زنان روزگار خود و تو بانوی زنان روزگار خود هستی. به خدا سوگند تو را به همسری کسی در آوردم که آقا و سید است در دنیا و آخرت.

طحاوی نیز روایت را در مشکل الاثار [۸۸] نقل کرده می افزاید:

«بغض او جز در دل منافق نمی‌رود.»

محب طبری [۸۹] نیز با همین اضافه روایت را نقل می‌کند و می‌نویسد حافظ ابوالقاسم دمشقی آن را آورده است.

۶- ابی نعیم [۹۰] به نقل از جابر بن سمره آورده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، (و در جمع ما) نشست و فرمود:

[صفحه ۴۸]

فاطمه بیمار است.

گروهی که آنجا بودند گفتند: خوبست به عیادتش رویم. رسول اکرم برخاست و حرکت کرد تا در (خانه‌ی فاطمه) رسید. در خانه بسته بود. رسول اکرم: صدا زد: خود را بپوشان، عده‌ای به عیادت آمده‌اند.

فاطمه گفت: ای رسول خدا جز عبائی در بر ندارم.

پیامبر رداء خود را برداشته از پشت در، سوی فاطمه انداخت. و فرمود: با این سر خود را بپوشان.

پس از آن با همراهان داخل خانه شد و مدتی نشستند و بعد رفتند. آن عده گفتند: به خدا سوگند (چه بسیار شگفت است) دختر رسول خدا بر این حال؟!!

رسول خدا برگشت و فرمود: همانا او بانوی زنان است در روز قیامت.

۷- در خصائص نسائی [۹۱] به نقل از ابی هریره آمده است:

در یک روز بلند و طولانی رسول اکرم تأخیر کرد (و در جمع ما دیر حضور یافت).

غروب بود که کسی عرض کرد: ای رسول خدا، امروز که شما را ندیدیم بر ما چه سخت

گذشت.

فرمود: فرشته‌ای که تاکنون زیارت‌م نکرده بود، از خدا خواست تا ملاقاتم کند. (آمد و) مژده به من داد که فاطمه، دخترم، بانوی زنان امت من است و حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشتند.

[صفحه ۴۹]

متقی در کنز العمال [۹۲] پس از نقل این روایت می‌نویسد: طبرانی و ابن‌نجار به نقل از ابی‌هریره این روایت را آورده‌اند.

۸- متقی [۹۳] به نقل از عایشه آورده:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری که منجر به موتش شد، فرمود: فاطمه، دخترم، بیا نزد من.

فاطمه کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، پیامبر مدتی با او نجوی کرد. آنگاه فاطمه در حالی که می‌گریست از او جدا شد- و من (در آنجا) حاضر بودم.-

پیامبر خدا پس از مدتی (دوباره) فرمود: نزد من بیا.

فاطمه کنار او رفت و پیامبر مدتی با او راز گفت. آنگاه فاطمه در حالی که می‌خندید از او جدا شد.

گفتم: دختر رسول خدا، به من بگو پیامبر پنهانی چه گفت؟

پاسخ داد: گمان می‌کنی، چون رسول خدا به من سرّی را باز گفت آن را در زمان حیاتش

فاش می‌کنم؟!!

بر من گران آمد که از سرّ او بی‌خبر مانم.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه گفتم: آن خبر را برایم نمی گوئی؟

گفت: اکنون، آری. بار اول به من فرمود، «جبرئیل هر سال قرآن را یکبار بر من عرضه می داشت ولی امسال دوبار، و به من خبر داد که عمر هر پیامبری نصف عمر پیامبر

[صفحه ۵۰]

پیشین بوده و خبر داد که عمر عیسی صد و بیست سال بوده و من می دانستم که عمر از شصت تجاوز کرده است» (این را رسول اکرم فرمود) و من گریستم. (همچنین) فرمود: دختر کم، مصیبت هیچ یک از زنان مؤمن با مصیبت تو برابری نمی کند، صبر تو نیز نباید کمتر از صبر هیچ زنی باشد.

بار دوم که با من نجوی کرد به من خبر داد، در خانواده ی او، من، پیش از همه به او ملحق می شوم. و فرمود: همانا تو بانوی زنان اهل بهشتی.

۹- حاکم در مستدرک [۹۴] آورده:

عایشه به فاطمه علیها السلام گفت: مژده ات ندهم که شنیدم رسول خدا می گفت: بانوان زنان اهل بهشت چهارند: مریم دخت عمران، فاطمه دخت رسول خدا، خدیجه دخت خویلد و آسیه.

۱۰- متقی در کنز العمال [۹۵] به نقل از علی علیه السلام آورده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیها السلام فرمود:

راضیت نمی کند بانوی زنان اهل بهشت باشی و دو پسر تو سروران جوانان اهل بهشت؟

۱۱- متقی در جای دیگر کتاب [۹۶] خود چنین آورده است:

راضیت نمی کند اینکه کسی را به همسریت در آوردم که پیش از همه اسلام آورد و از همه ی مسلمانها آگاه تر است؟ همانا تو بانوی زنان امت من هستی، همچون مریم، که بانوی قوم خویش بود. راضی نیستی، ای فاطمه؟ خداوند بر اهل زمین آگاه شد و از آنان دو مرد را برگزید، پس یکی را پدر دیگری را شوهرت قرار داد.

۱۲- ابونعیم [۹۷] به نقل از ابن عباس می نویسد:

رسول اکرم فرمود:

چهار زن، بانوان روزگار خود هستند: مریم دخت عمران، آسیه دخت مزاحم، خدیجه دخت خویلد، و فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و برترین ایشان در علم، فاطمه است.

به نقل سیوطی [۹۸]، ابن عساکر نیز به سند خود این حدیث را از ابن عباس روایت کرده است.

۱۳- حاکم در مستدرک الصحیحین [۹۹] به نقل از ابن عباس آورده است:

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم چهار خط کشید، سپس فرمود:

می دانید این خطوط چیستند؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند.

فرمود: همانا برترین زنان اهل بهشت، خدیجه دخت خویلد، فاطمه دخت محمد صلی الله

علیه و آله و سلم، مریم دخت عمران، و آسیه دخت مزاحم می‌باشند...

حاکم اضافه می‌کند که سند این حدیث صحیح می‌باشد.

حاکم در موارد دیگری از کتاب خود این حدیث را با سندهای صحیح از ابن عباس نقل کرده است، همچنین بسیاری از بزرگان حدیث این روایت را در کتابهای خود آورده‌اند،

از جمله: احمد بن حنبل [۱۰۰] با چند سند از ابن عباس، ابن عبدالبر [۱۰۱] با دو سند،

سیوطی [۱۰۲] به نقل از طبرانی، ابن اثیر [۱۰۳]، محب طبرانی [۱۰۴] به نقل از احمد و

ابوحاتم، و ابن حجر [۱۰۵].

ابن حجر در همانجا به نقل از طبرانی از عایشه روایت می‌کند که:

هرگز جز پیامبر، احدی را برتر از فاطمه ندیدم.

همچنین ابن عمرو [۱۰۶] و طحاوی [۱۰۷] هیشمی [۱۰۸] نیز این حدیث را نقل

[صفحه ۵۳]

می‌کند و می‌گوید: احمد، ابویعلی و طبرانی با اسناد صحیح آن را نقل کرده‌اند. شمار

راویان این حدیث در آنچه ذکر شد محدود نیست بلکه عسقلانی [۱۰۹] نیز آن را به نقل از

ابن حبان، احمد، ابویعلی، طبرانی، ابوداود و حاکم روایت کرده و در صفحه‌ی ۲۸۲ [۱۱۰]

از کتابش می‌نویسد: نسائی با سند صحیح از ابن عباس روایت کرده است:

برترین زنان اهل بهشت، خدیجه، فاطمه، مریم، و آسیه هستند.

۱۴- ابن عبدالبر [۱۱۱] با دو سند از ابی‌هریره روایت کرده است که: رسول اکرم فرمود:

بهترین زنان دو عالم چهار نفرند: مریم دخت عمران، آسیه دخت مزاحم، خدیجه دخت

خویلد، و فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

هیشمی در مجمع [۱۱۲] و ثعلبی در قصص الانبیاء [۱۱۳] روایت را چنین آورده‌اند:
نمونه‌ی زنان دو عالم...

[صفحه ۵۴]

۱۵- متقی [۱۱۴] به نقل از ابن عساکر از ابن مسعود روایت می‌کند:
بهترین مردان شما علی علیه‌السلام و بهترین جوانان حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و
بهترین زنان شما فاطمه است.

خطیب بغدادی [۱۱۵] نیز این حدیث را نقل کرده است.

۱۶- مناوی [۱۱۶] به نقل از حارث بن ابی‌اسامه از عروه بن زبیر روایت می‌کند:
خدایچه بهترین زنان روزگار خود است و مریم هم بهترین زنان روزگار است و فاطمه
نیز بهترین زنان روزگار خود می‌باشد.

۱۷- ابن جریر در تفسیر [۱۱۷] خود از انس بن مالک نقل می‌کند که: رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود:

بهترین زنان دو عالم چهار نفرند: مریم دخت عمران، آسیه دخت مزاحم و همسر فرعون،
خدایچه دخت خویلد، و فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

۱۸- ترمذی [۱۱۸] به نقل از انس روایت کرده که رسول گرامی فرمود:

[صفحه ۵۵]

نمونه‌ی زنان دو عالم چهار نفرند: مریم دخت عمران، خدایچه دخت خویلد، فاطمه دخت

محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و آسیه همسر فرعون.
حاکم نیز در مستدرک الصحیحین [۱۱۹] روایت فوق را با دو سند نقل کرده و می گوید:
سند دوم طبق موازین مسلم و بخاری، صحیح می باشد. این روایت را همچنین احمد بن
حنبل [۱۲۰]، ابونعیم [۱۲۱]، طحاوی [۱۲۲]، خطیب بغدادی [۱۲۳]، ابن اثیر [۱۲۴]،
ابن حجر [۱۲۵]، ابن عبدالبر [۱۲۶]، متقی [۱۲۷]، فخررازی [۱۲۸] و سیوطی [۱۲۹] نقل
کرده اند.

۱۹- طبری [۱۳۰] از قتاده نقل می کند که:

نمونه‌ی زنان دو عالم، مریم دخت عمران و همسر فرعون، خدیجه دخت خویلد، و فاطمه
دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

[صفحه ۵۶]

۲۰- طبری [۱۳۱] به نقل از ابی موسی اشعری می نویسد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

از میان مردان، بسیاری کامل شدند، اما از زنان فقط چهار تن به کمال رسیدند: مریم، آسیه
همسر فرعون، خدیجه دخت خویلد، و فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.
حدیث فوق را زمخشری در کشاف [۱۳۲] و همچنین عسقلانی در فتح الباری [۱۳۳] به نقل
از طبرانی و ثعلبی، روایت کرده اند.

۲۱- سیوطی در تفسیر [۱۳۴] خود به نقل از ابن مردویه از انس روایت می کند که رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خداوند چهار تن را بر زنان دو عالم برتری بخشید: آسیه دخت مزاحم، مریم دخت عمران،

خدیجه دخت خویلد و فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

[صفحه ۵۷]

کرامات فاطمه

ثعلبی [۱۳۵] و زمخشری [۱۳۶] و سیوطی [۱۳۷] به نقل از ابی یعلی از جابر روایتی نقل کرده‌اند که مضمون این روایت به نقل ثعلبی چنین است: جابر می گوید: رسول خدا چند روز را بدون آنکه غذائی خورده باشد، گذراند تا آنکه فشار گرسنگی بر ایشان سخت شد، پس (بدنبال غذا) به خانه‌های همسران خویش سرکشی کرد ولی چیزی نیافت، آنگاه سوی فاطمه آمد و فرمود: دختر کم! چیزی برای خوردن داری؟ من گرسنه‌ام. او گفت: به خدا سوگند، نه، پدر و مادرم فدایت. پس از رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همسایه‌ی فاطمه دو قرص نان و تکه‌ای گوشت برایش فرستاد. او نیز آنها را گرفت و در کاسه‌ای نهاد و رویش را پوشاند و گفت: «رسول خدا را بر

[صفحه ۵۸]

خود و اطرافیانم ترجیح می‌دهم.»

این در حالی بود که همگی آنان محتاج یک وعده غذا بودند. حسن و حسین را سوی جدشان صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و او باز گشت... فاطمه گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، خداوند چیزی به ما داد که برای شما کنار گذاشتم.

فرمود: آن را بیاور.

آن را آوردند و فاطمه پارچه را از روی کاسه برداشت. ناگهان دید ظرف پر از نان و گوشت است، با دیدن آن مبهوت گشت و دانست از برکت خدا است، پس حمد خدا نمود و درود بر پیامبر خدا فرستاد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دختر کم، این طعام از کجاست؟ گفت: از طرف خداوند است. او هر که را بخواهد بی حساب، روزی دهد.

رسول اکرم، حمد خدا نمود و فرمود: حمد و ستایش از آن خدائی است که تو را بسان بانوی زنان بنی اسرائیل قرار داد، به او نیز - هنگامی خداوند رزق نیکویش عطا می کرد - می گفتند: از کجا آمده است؟ و او می گفت: از ناحیه خداوند است، او هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوی علی علیه السلام فرستاد. او آمد. رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام و تمامی همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن طعام خوردند تا سیر شدند و ظرف، چون اول، باقی مانده بود. فاطمه گفت: از آن طعام به همه‌ی همسایگانم دادم و خداوند در آن خیر و برکت زیادی قرار داد. اصیل آن دو قرص نان و تکه‌ای گوشت بود و باقی برکت خدا.

[صفحه ۵۹]

برگزیده‌ی خدا

۱- در الرياض النضره [۱۳۸] به نقل از ابوسعید در کتاب شرف النبوه آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

سه چیز، که به احدی حتی به من داده نشد، به تو داده شد: پدر زنی چو من، و من چنین پدر زنی ندارم، همسری چون فاطمه، و من همسری چون او ندارم، فرزندان از صلبت چون حسن و حسین، و من فرزند بی واسطه همانند آنان ندارم، اما شما از من هستید و من از شما میم.

۲- خطیب بغدادی [۱۳۹] به نقل از ابن عباس آورده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

در شب معراج دیدم که بر درب بهشت نوشته بود:

[صفحه ۶۰]

لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حبيب الله، والحسن والحسين صفوة الله، فاطمه خيرة الله، علی باغضهم لعنة الله.

[صفحه ۶۱]

راستگوترین مردم

- ۱- حاکم در مستدرک الصحیحین [۱۴۰] به نقل از عایشه می نویسد:
هرگاه سخن از فاطمه علیها السلام دخت رسول خدا به میان می آمد، می گفتم: از او راستگوتر کس ندیدم، مگر پدرش.
حاکم اضافه می کند که این حدیث را مسلم صحیح می داند. روایت فوق را ابن عبدالبر نیز در الاستیعاب [۱۴۱] آورده است.

۲- ابونعیم از عایشه نقل می کند که:
راستگوتر از فاطمه کس ندیدم مگر پدرش...

[صفحه ۶۳]

سخن پیامبر

۱- حاکم در مستدرک [۱۴۲] به نقل از جابر می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

برای فرزندان هر مادری خویشان پدری است که بدانها منسوب می شوند جز دو فرزند فاطمه، که منم ولی آن دو و خویش پدریشان.

حاکم نوشته است که: سند حدیث صحیح می باشد.

۲- خطیب بغدادی [۱۴۳] با دو سند از فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که:

رسول خدا فرمود:

هر یک از فرزندان آدم به خویشان پدری خویش منسوب

[صفحه ۶۴]

می شود مگر فرزندان فاطمه، که همانا منم پدرشان و منم خویشان پدریشان.

۳- متقی در کنز العمال [۱۴۴] سه حدیث نقل می کند:

حدیث اول: برای فرزندان هر زنی خویشان پدری باشد که بدانها منسوب شوند مگر

فرزندان فاطمه که همانا منم ولی آنها و خویش پدریشان.
این حدیث را به نقل از طبرانی از فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام روایت می‌کند. حدیث دوم:
فرزندان هر مادری منسوب به خویشان پدری خود هستند مگر فرزندان فاطمه، که همانا
منم ولی ایشان و منم خویشان پدریشان.
حدیث سوم: فرزندان هر زنی را خویشاوندانی باشد از طرف پدر مگر فرزندان فاطمه، که
همانا منم خویشان پدریشان و منم پدرشان.
این حدیث را به نقل از طبرانی از عمر روایت کرده است.
۴- متقی در کنز العمال [۱۴۵] چنین آورده است:
برای فرزندان هر پدری خویشان پدری باشد که بدانها منسوب می‌شوند مگر فرزندان
فاطمه، که همانا منم ولی

[صفحه ۶۵]

ایشان و منم خویشان پدریشان، آنها از گل من سرشته شده‌اند، وای بر کسانی که فضل
ایشان را تکذیب کنند، دوستدار ایشان را خداوند دوست دارد و دشمن آنها را خداوند،
دشمن دارد.

او می‌نویسد ابن عساکر به نقل از جابر - (از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) این
حدیث را نقل کرده است.

۵- هیشمی [۱۴۶] به نقل از طبرانی و ابویعلی، از فاطمه علیهاالسلام روایت می‌کند که:
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
فرزندان هر مادری به خویشان پدریشان منسوبند مگر فرزندان فاطمه، که همانا منم ولی

ایشان و منم خویشان پدریشان.

۶- ابونعیم [۱۴۷] به نقل از احمد، در مناقب، از عمر روایت می کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

فرزند هر پدری را از طرف پدر خویشانی است مگر فرزندان فاطمه، که همانا منم پدرشان و منم خویشان پدرشان.

[صفحه ۶۷]

خشم او موجب خشم پیامبر

۱- بخاری [۱۴۸] به نقل از مسور بن مخرمه می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم فرمود:

فاطمه پاره‌ی تن من است، هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.

حدیث فوق را جماعت دیگری نیز نقل کرده‌اند از جمله: متقی در کنز العمال [۱۴۹] به نقل

از ابن ابی شیبه و نسائی در خصائص [۱۵۰] و مناوی در فیض القدیر. [۱۵۱].

مناوی همچنین می نویسد: سهیلی با تمسک به همین روایت گفته است: کسی که به فاطمه

علیهاالسلام دشنام دهد، کافر است، چون او را به خشم می آورد و نیز فاطمه برتر از عمر و

ابوبکر است.

[صفحه ۶۸]

۲- بخاری [۱۵۲] به نقل از مسور بن مخرمه می نویسد: رسول خدا فرمود:

همانا فاطمه پاره‌ی تن من است، هر چه او را ناراحت کند، مرا ناراحت می‌کند و هر چه او را آزار دهد، مرا آزار می‌دهد.

روایت فوق را ابوداود [۱۵۳] و احمد بن حنبل [۱۵۴] و ابونعیم [۱۵۵] نیز نقل کرده‌اند.

۳- مسلم [۱۵۶] به نقل از مسور بن مخرمه روایت می‌کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

همانا فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است.

فخر رازی نیز در تفسیرش ذیل آیه‌ی ۲۳ و ۲۴ از سوره‌ی شوری آورده است:

آنچه او را آزار دهد مرا آزار می‌دهد.

و در ذیل آیه‌ی ۱۳ از سوره‌ی معارج آورده است:

فاطمه پاره‌ی تن من است.

[صفحه ۶۹]

۴- مسلم [۱۵۷] به نقل از مسور بن مخرمه حدیثی نقل می‌کند که در ضمنش آمده است:

رسول خدا فرمود:

همانا دخترم - فاطمه علیها السلام پاره‌ی تن من است، آنچه او را ناراحت کند مرا ناراحت

می‌کند و هر چه او را آزار دهد، مرا آزار می‌دهد.

ترمذی [۱۵۸] نیز این حدیث را نقل کرده است.

۵- ترمذی [۱۵۹] به نقل از عبدالله زبیر ضمن حدیثی آورده است: رسول خدا فرمود:

همانا فاطمه پاره‌ی تن من است، هر چه او را آزار دهد، مرا آزار می‌دهد و هر چه او را

برنجاند، مرا می‌رنجانند.

حاکم نیز حدیث را نقل کرده، می‌نویسد: با توجه به شرائط مسلم و بخاری این حدیث صحیح است. احمد [۱۶۰] نیز این روایت را نقل کرده است.

۶- حاکم [۱۶۱] به نقل از مسور می‌نویسد:

حسن بن حسن کسی را برای خواستگاری نزد فرستاد. گفتمش: به او بگو مغرب به ملاقاتم آید، او آمد. بعد از

[صفحه ۷۰]

حمد و ثنای خداوند گفتم: به خدا سوگند هیچ خویشاوندی و وصلتی نزدم خوش آیندتر از خویشاوندی و وصلت با شما نیست، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه او را غمناک کند مرا غمناک می‌کند و آنچه او را شاد کند مرا شاد می‌کند و نیز فرمود: «همه‌ی خویشی‌ها روز قیامت قطع شود مگر خویشی و پیوند با من.» دختر فاطمه نزد توست اگر من دخترم را به همسری تو درآورم او ناراحت و گرفته می‌شود.

پس مسور عذرخواهانه از او جدا شد.

حاکم می‌نویسد: سند این حدیث صحیح است.

روایت فوق را ابن حنبل [۱۶۲] با دو سند مختلف و بی‌هقی [۱۶۳] به نحو اختصار و همچنین ابونعیم به اختصار، نقل کرده‌اند. ابونعیم اضافه می‌کند که: این حدیث از علی بن الحسین و ابن ابی‌ملیکه از مسور بن مخرمه نقل شده و مورد اتفاق است.

۷- ابونعیم [۱۶۴] به نقل از انس در کتاب خود آورده است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای زنان چه چیز بهتر است؟ ما ندانستیم چه

بگوئیم. علی علیه السلام سوی فاطمه رفت و سؤال را برایش نقل کرد.

[صفحه ۷۱]

فاطمه گفت: چرا پاسخ ندادی که برای آنها بهتر است که نه مردی را ببینند و نه مردی آنها را.

علی علیه السلام باز گشت و همان جواب را برای آن حضرت گفت.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از که آموختی؟
گفت: فاطمه.

فرمود: او پاره‌ی تن من است.

ابی نعیم می‌نویسد: سعید بن مسیب نیز از علی علیه السلام همین مضمون را آورده است.

۸- متقی [۱۶۵] به نقل از طبرانی از مسور روایت می‌کند که: رسول خدا فرمود:

همانا فاطمه شاخه‌ای از وجود من است، مرا شاد می‌کند آنچه او را شادمان کند و مرا غمگین می‌کند آنچه او را غمناک کند.

حاکم نیز در مستدرک [۱۶۶] این حدیث را آورده و می‌نویسد سند آن صحیح می‌باشد.

۹- متقی به نقل از حسن بصری می‌نویسد که علی علیه السلام گفت: رسول اکرم روزی به ما فرمود:

[صفحه ۷۲]

چه چیز برای زن بهتر است؟

ما پاسخی نداشتیم. وقتی سوی فاطمه باز گشتم، گفتم: ای دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم! رسول خدا از ما سؤالی کرد و ما ندانستیم چگونه پاسخ دهیم.

گفت: از چه پرسید؟

گفتم: چه چیز برای زن بهتر است؟

گفت: جوابش را ندانستید؟

گفتم: نه.

گفت: برای زن بهتر از این نباشد که مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند.

شب هنگام که در جوار رسول خدا نشسته بودیم، گفتم: ای رسول خدا، از ما سؤالی

کردید و ما پاسخ آن را نگفتیم، برای زن بهتر از این نیست که مردی را نبیند و مردی هم

او را نبیند.

فرمود: پاسخ از کیست؟

گفتم: فاطمه.

فرمود: راست گفتم، همانا او پاره‌ی تن من است.

این روایت را حاکم از الافراد نقل می‌کند و در همان صفحه از بزار و ابونعیم نیز آن را نقل

می‌کند.

۱۰- نسائی [۱۶۷] به نقل از مسور بن مخرمه روایت می‌کند که: بعد از بلوغم بود که شنیدم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی بر همین منبر خطبه می‌خواند فرمود:

[صفحه ۷۳]

فاطمه پاره‌ی تن من است.

۱۱- ابن حجر [۱۶۸] در الصواعق المحرقة می نویسد:

روزی عبدالله بن الحسن بن الحسن که جوانی خردسال با موهای بلند بود بر عمر بن عبدالعزیز وارد شد، عمر از جا برخاسته و به استقبالش شتافت. عمر که مورد ملامت اطرافیان واقع شده بود گفت: شخص موثقی برایم روایت کرد- گویا از خود رسول اکرم می شنوم- فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه او را شادمان کند مرا نیز مسرور می کند. من می دانم اگر فاطمه زنده بود از آنچه با فرزندش کردم، مسرور می گشت. ابن حجر در جای دیگری [۱۶۹] با کمی اختلاف این روایت را از ابوالفرج اصفهانی نقل می کند.

۱۲- ابن قتیبه در الامامة والسیاسة [۱۷۰] می نویسد:

... پس فاطمه علیهاالسلام به ابی بکر و عمر گفت:
اگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایتان بگویم آن را بیاد می آورید و به آن عمل می کنید؟
گفتند: آری.

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا نشنیدید که

[صفحه ۷۴]

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت: رضای فاطمه از رضای من و خشم او از خشم من است، پس هر که فاطمه دخترم را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که فاطمه را خشنود سازد مرا خشنود ساخته و هر که او را خشمگین کند مرا خشمگین نموده است.

گفتند: آری از رسول خدا شنیدیم.

گفت: خداوند و ملائکه‌اش را شاهد قرار می‌دهم که شما مرا خشمگین کردید و خشنودم نساختید و اگر رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کنم، شکایت شما را خواهم کرد. ابوبکر گفت: به خدا پناه می‌برم از خشم او و خشم تو ای فاطمه. آنگاه ابوبکر چنان ناله و گریه‌ای سر داد که نزدیک بود بمیرد، و فاطمه می‌گفت: به خدا سوگند بعد از هر نمازی که می‌خوانم نفرینت می‌کنم.

ابوبکر مجلس را ترک گفت و مردم دورش جمع شدند. به آنها گفت: هر کدام از شما شب را در آغوش خانواده با خوشی می‌گذرانید و مرا با گرفتاریهایم تنها می‌گذارید، من نیازی به بیعت شما ندارم، آن را بر هم زنید.

[صفحه ۷۵]

خشم فاطمه موجب غضب الهی

- حاکم [۱۷۱] به نقل از علی علیه‌السلام آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود:

خداوند با غضب تو غضب می‌کند و با رضای تو خشنود می‌شود.

این حدیث را همچنین ابن اثیر [۱۷۲]، ابن حجر [۱۷۳] و متقی [۱۷۴] روایت کرده‌اند.

۲- حاکم [۱۷۵] به نقل از دیلمی از علی علیه‌السلام آورده است:

خداوند - عز و جل - خشمگین می‌شود با خشم فاطمه و خشنود می‌شود با خشنودی فاطمه.

[صفحه ۷۶]

در همان صفحه دوباره (با کمی اختلاف) حدیث را به نقل از ابویعلی و طبرانی و ابونعیم ذکر می کند.

۳- ذهبی در میزان الاعتدال [۱۷۶] به نقل از طبرانی با سندی که اعتراف به صحت آن می کند، از علی علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود:

همانا پروردگار با غضب تو غضب می کند و با رضای تو خشنود می شود.

۴- محب طبری به نقل از علی علیه السلام می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

فاطمه، همانا خداوند با غضب تو غضب می کند و با رضای تو، خشنود می شود.

شگفت است! احادیث این باب با صراحت دلالت دارد بر اینکه خداوند در اثر غضب

فاطمه غضب می کند- در اول فصل پیشین نیز روایتی از بخاری آوردیم که بر همین

مضمون دلالت داشت- و همچنین دلالت دارد بر اینکه خشم فاطمه، رسول خدا را نیز

خشمناک می کند، با این همه خود بخاری می نویسد:

فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ابی بکر غضب کرد و از او دوری

می کرد تا آنکه از دنیا رفت.

[صفحه ۷۷]

همچنین در باب «غزوة خیبر» می نویسد:

فاطمه از ابی بکر دوری کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت.

در کتاب الفرائض نیز همان مضمون را تکرار می‌کند. مسلم [۱۷۷]، احمد بن حنبل [۱۷۸] و بیهقی [۱۷۹] نیز این روایت را آورده‌اند.

ترمذی [۱۸۰] می‌نویسد:

فاطمه به ابی‌بکر و عمر گفت: «سوگند به خدا هرگز با شما سخن نگویم» و سخن هم نگفت تا از دنیا رفت.

در آخر فصل گذشته نیز سخنان فاطمه خطاب به ابی‌بکر و عمر نقل شد.

[صفحه ۷۸]

از همه زودتر

در فصل ۹ روایاتی که چنین مضمونی داشت، ذکر شد و اکنون به ذکر چند روایت دیگر می‌پردازیم.

۱- بخاری [۱۸۱] به نقل از عایشه می‌نویسد:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری که به وفاتشان انجامید، فاطمه را نزد خود خواند و آهسته به او چیزی گفت که فاطمه گریست. دوباره او را خواند و آهسته به او چیزی گفت که فاطمه خندید. در این باره از فاطمه سؤال کردم.

گفت: آهسته به من فرمود: «در همین بیماری از دنیا خواهم رفت» و من گریستم و سپس فرمود که: من پیش از دیگر افراد خانواده‌اش به او محلق می‌شوم که من خندیدم.

بخاری با سند دیگری نیز این روایت را با کمی اختلاف نقل

[صفحه ۷۹]

می‌کند. [۱۸۲] مسلم نیز آن را در کتاب خود آورده [۱۸۳] است.

۲- ترمذی [۱۸۴] به نقل از عایشه، ام‌المؤمنین، آورده است:

کسی را ندیدم که در زی و رفتار و منش نشست و برخاست به اندازه‌ی فاطمه، شبیه رسول خدا باشد. هر گاه نزد رسول خدا می‌آمد، حضرتش از جای برخاسته سوی او می‌رفت، می‌بوسیدش و در جای خود می‌نشاندش و هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او وارد می‌شد، فاطمه از جا برخاسته، بر او بوسه می‌زد و در جای خود قرارش می‌داد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، فاطمه به خدمتش رسید و رویش افتاد و او را بوسید، آنگاه سر برداشت و گریست و دوباره رویش افتاد، پس سر برداشت و خندید. گفتم: اگر تا به حال گمان می‌کردم فاطمه عاقلترین زنان ماست، اکنون دانستم او همچون دیگران است. وقتی رسول خدا رحلت کرد به او گفتم: چه باعث شد، بار اول که خود را روی حضرتش قرار دادی و سر برداشتی، گریه کنی و بار دوم بخندی؟ گفت: (بار اول) مرا خبر داد که این بیماری منجر به وفاتش می‌شود پس گریستم، سپس خبرم داد که زودتر از سایر افراد خانواده‌اش به او می‌پیوندم. هنگام شنیدن این خبر بود که خندیدم.

[صفحه ۸۰]

حاکم [۱۸۵] نیز این حدیث را نقل کرده می‌گوید واجد شرائطی است که مسلم و بخاری برای حدیث صحیح قائلند. بخاری [۱۸۶] نیز، این روایت را با کمی اختلاف نقل می‌کند.

۳- ابونعیم [۱۸۷] به نقل از ابن عباس می‌نویسد: رسول خدا به فاطمه فرمود:

تو پیش از همه‌ی افراد خانواده‌ام به من محلق می‌شوی.

[صفحه ۸۱]

شدت اندوه در غم پدر

۱- بخاری [۱۸۸] به نقل از انس می‌نویسد:

چون بیماری پیامبر شدید شد، درد او را فراگرفت. پس فاطمه گفت: آه از رنج پدر. پیامبر فرمود: هیچ رنج و مشقتی بعد از امروز برای پدرت نخواهد بود. چون رحلت نمود، فاطمه گفت: پدرا، دعوت پروردگارت را اجابت کردی، جایگاهت بهشت فردوس است. پدر خبر رحلت را به جبرئیل می‌دهیم. وقتی رسول خدا را دفن کردند، فاطمه گفت: «ای انس، آیا با ریختن خاک بر (بدن) رسول خدا خشنود شدید.»

نسائی [۱۸۹] نیز این روایت را به اختصار نقل کرده که عبارتش چنین است:

[صفحه ۸۲]

فاطمه هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد گریست و گفت:

پدرا! چقدر به پروردگارت نزدیک شدی.

پدرا! خبر رحلت را به جبرئیل می‌دهیم.

پدرا! جایگاهت بهشت فردوس است.

روایت را به صورتی که نسائی نقل کرده حاکم [۱۹۰] و احمد بن حنبل [۱۹۱] نیز روایت

کرده‌اند و ابن سعد [۱۹۲] و خطیب بغدادی [۱۹۳] آنرا به شکلی که بخاری ذکر کرده، نقل کرده‌اند.

۲- ابن ماجه [۱۹۴] به نقل از انس آورده است:

وقتی رسول خدا از دنیا رفت فاطمه گفت:

پدرا! خبر رحلت را به جبرئیل می‌دهیم،

پدرا! به پروردگارت چقدر نزدیک شدی،

پدرا! بهشت فردوس جایگاهت است،

پدرا! دعوت پروردگارت را اجابت کردی.

حماد می‌گوید: وقتی «ثابت» این حدیث را برایم می‌گفت آنقدر گریست که بدنش به لرزه افتاد.

ابن ماجه در همان باب از انس نقل می‌کند که: فاطمه به من گفت:

[صفحه ۸۳]

چگونه به خود اجازه دادید خاک بر بدن رسول خدا بریزید؟

این دو روایت را حاکم [۱۹۵] نیز نقل کرده می‌گوید: سند حدیث - طبق موازین مسلم و بخاری - صحیح است.

۳- احمد بن حنبل [۱۹۶] به نقل از انس آورده است:

وقتی رسول خدا را دفن کردیم و باز گشتیم، فاطمه گفت: ای انس! خشنود شدید به اینکه

رسول خدا را دفن کنید و باز گردید؟

۴- بیهقی به نقل از انس می‌نویسد:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد - همان بیماری که منجر به فوتش گردید - فاطمه آن حضرت را بر سینه‌ی خود نشانید. درد همه‌ی وجود رسول خدا را فراگرفته بود. فاطمه گفت: «آه از درد و رنج پدر.»

پیامبر فرمود: بعد از امروز هیچ رنجی بر پدرت نخواهد بود. پس از آنکه حضرت از دنیا رفت و بدنش دفن شد فاطمه به من گفت:

ای انس! با ریختن خاک به روی بدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خشنود شدید؟

[صفحه ۸۴]

۵- ابونعیم [۱۹۷] از امام باقر علیه السلام نقل می کند که:

فاطمه هرگز پس از فوت رسول خدا، خندان دیده نشد مگر یک روز آنهم لبخندی کوتاه. او شش ما بیشتر پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زنده نماند.

ابن سعد [۱۹۸] این روایت را چنین نقل می کند:

فاطمه علیها السلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز خندان دیده نشد. فقط گاهی تبسمی می نمود.

۶- عسقلانی [۱۹۹] به نقل از طبری، از عایشه روایت می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیها السلام فرمود:

جبرئیل به من خبر داد، هیچ زن مسلمانی بیش از تو مصیبت نخواهد دید، پس مبادا صبرت کمتر از آنان باشد.

[صفحه ۸۵]

تقاضای تابوت

محب طبری [۲۰۰] به نقل از مادر امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که: فاطمه علیها‌السلام به اسماء دختر عمیس گفت:

من از اینکه (فقط) پارچه‌ای روی جسد زن می‌اندازند تا او را بپوشانند، بدم می‌آید. اسماء گفت: ای دختر رسول خدا، اجازه دهید آنچه را در سرزمین حبشه دیده‌ام نشانت دهم.

آنگاه چند چوب نرم آورد و آن را خم کرد و پارچه‌ای رویش انداخت. فاطمه علیها‌السلام فرمود:

چقدر خوب و زیباست. با آن، جنازه‌ی زن از مرد تشخیص داده می‌شود. پس هرگاه از دنیا رفتم، تو و علی علیه‌السلام غسل دهید و کس دیگری نباشد. وقتی از دنیا رفت، عایشه آمد و خواست وارد شود. اسماء گفت: داخل مشو.

[صفحه ۸۶]

عایشه نزد ابی‌بکر گلایه کرد و گفت این خثعمیه (یعنی اسماء) نمی‌گذارد من در غسل دادن فاطمه شرکت کنم و هودجی چون هودج عروس برای دختر رسول خدا درست کرده است!

پس ابوبکر آمد و کنار در، ایستاد و گفت:

اسماء، چرا همسران رسول خدا از شرکت در غسل دادن دختر رسول خدا مانع می‌شوی و چرا چیزی مانند هودج عروس برای او ساخته‌ای؟

اسماء گفت: فاطمه خود از من خواست که نگذارم کسی بر او وارد شود. چیزی را هم که

ساخته‌ام، نمونه‌اش را برایش ساخته بودم و او خواست چنین چیزی برایش بسازم.
ابوبکر گفت: همان که فاطمه دستور داده، بکن.
آنگاه ابوبکر باز گشت، و فاطمه را علی و اسماء غسل دادند.
محب طبری نوشته است که این روایت را ابو عمر نقل کرده، دولابی نیز با اختصار آن را
آورده و نوشته است:
فاطمه چون تابوت را دید تبسم کرد، او (پس از فوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و
سلم) جز در آن روز، تبسم نکرده بود.
بیهقی [۲۰۱] نیز این روایت را نقل می‌کند.

[صفحه ۸۷]

آوای مرگ

احمد بن حنبل [۲۰۲] از ام سلمی نقل می‌کند که:
فاطمه بیمار بود، همان بیماری که به مرگش انجامید، و من از او مراقبت می‌کردم. روزی
که حال او بهتر بود و علی علیه‌السلام بخاطر کارهایی که داشت از خانه بیرون رفته بود، به
من گفت: برایم آب بیاور.
آب را آوردم و او به بهترین وجه خود را شست.
آنگاه گفت: لباس تازه‌ام را بیاور.
لباس را آوردم و او پوشید و گفت: زیرانداز مرا وسط اتاق پهن کن.
آنچه را گفت، انجام دادم و او رو به قبله، دستهایش را زیر گونه‌اش قرار داد و به پهلو
خوابید و گفت:

اجل من رسیده است و من خود را پاکیزه کرده‌ام، پس نباید مرا کسی برهنه کند.

[صفحه ۸۸]

(این را گفت) و از دنیا رفت. بدنبال آن علی علیه‌السلام آمد و من جریان را به او گفتم. محب طبری [۲۰۳] نیز این حدیث را به نقل از احمد در المناقب و دولابی از ام‌سلمه روایت می‌کند. ابن‌اثیر [۲۰۴] نیز آن را از ام‌سلمی نقل می‌کند.

[صفحه ۸۹]

عبور از صراط در قیامت

۱- حاکم [۲۰۵] از ابی‌هریره نقل می‌کند که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

انبیاء روز قیامت سوار بر مرکب مبعوث می‌شوند تا با مؤمنین قوم خود در محشر ملاقات کنند. صالح سوار بر ناقه‌اش - مبعوث می‌شود و من نیز سوار بر براق [۲۰۶] مبعوث می‌شوم، که با هر قدم تا نهایت دیدش را طی می‌کند و فاطمه پیشاپیش من خواهد بود. حاکم می‌نویسد: سند این حدیث طبق نظر مسلم، صحیح است.

۲- متقی [۲۰۷] به نقل از طبرانی و ابوالشیخ و ابن‌عساکر، از ابوهریره روایت می‌کند: (رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود):

[صفحه ۹۰]

انبیاء روز قیامت سوار بر مرکب مبعوث می‌شوند و صالح سوار بر ناقه‌ی خود مبعوث می‌شود تا با مؤمنین اصحابش در محشر ملاقات کند. فاطمه و حسن و حسین سوار بر دو شتر از شترهای بهشت و علی بن ابی‌طالب سوار بر شتر من و من سوار بر «براق» مبعوث می‌شویم. بلال (نیز) سوار بر شتر خود مبعوث می‌شود و اذان می‌گوید.

۳- حاکم [۲۰۸] از علی علیه‌السلام - با سندی که نزد مسلم و بخاری صحیح است - نقل می‌کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود:

روز قیامت منادی از پشت پرده ندا می‌کند: ای اهل محشر، چشمان خود را از فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بپوشانید تا عبور کند.

این حدیث را با سند دیگری نیز نقل می‌کند [۲۰۹] که در آن اضافه شده:

پس فاطمه عبور کرد در حالی که دو ملافه‌ی سبز بر تن داشت.

او سند این حدیث را صحیح می‌داند. این روایت را ابن‌اثیر [۲۱۰]، هیشمی [۲۱۱] به نقل از طبرانی و همچنین محب طبری [۲۱۲] نقل کرده‌اند.

[صفحه ۹۱]

۴- خطیب بغدادی [۲۱۳] با دو سند از عایشه نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

روز قیامت منادی ندا می‌کند: ای مردم، سرهای خود را به زیر اندازید تا فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبور کند.

محمد طبری [۲۱۴] نیز به نقل از ابن‌بشران این حدیث را آورده است.

۵- متقی [۲۱۵] به نقل از ابوبکر در کتاب الغیلانیات، از ابی ایوب روایت می کند: رسول خدا فرمود:

روز قیامت منادی از درون عرش ندا می دهد: ای اهل محشر، سرهای خود را پائین افکنید و چشمهایتان را بپوشانید تا فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر صراط عبور کند. پس فاطمه با هفتاد هزار کنیز از حورالعین چون برق عبور می کند. متقی با دو سند دیگر نیز این روایت را با کمی اختلاف از ابی بکر نقل کرده، ابن حجر [۲۱۶] نیز از ابوبکر و محب طبری [۲۱۷] از ابن سعد محمد بن علی بن عمر نقاش این روایت را نقل کرده اند.

[صفحه ۹۳]

ایمنی از آتش دوزخ

۱- حاکم [۲۱۸] از عبدالله بن مسعود- با سند صحیح- نقل می کند: رسول خدا فرمود: فاطمه پاکدامن بود پس خداوند ذریه ی فاطمه را بر آتش حرام کرد. روایت فوق را همچنین ابونعیم [۲۱۹] و متقی [۲۲۰] به نقل از بزار و ابویعلی و طبرانی، و محب طبری [۲۲۱] به نقل از ابوتمام آورده اند.

۲- متقی [۲۲۲] به نقل از طبرانی از ابن عباس روایت می کند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

[صفحه ۹۴]

خداوند تو و فرزندان را عذاب نمی کند.

۳- متقی به نقل از طبرانی از ابن مسعود روایت می کند:

همانا فاطمه پاکدامن بود و همانا خداوند بواسطه ی این پاکدامنی، او و فرزندان را وارد بهشت می کند.

در فصل اول و سوم روایاتی به این مضمون که «خداوند فاطمه و ذریه و دوستانش را از آتش جدا نمود» گذشت.

[صفحه ۹۵]

ورود به بهشت

محب طبری [۲۲۳] به نقل از علی علیه السلام آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

دخترم فاطمه روز قیامت محشور می شود در حالی که جامه ی کرامت بر تن کرده، جامه ای آمیخته با مایه ی حیات، همه به او می نگرند و در شگفت می مانند. سپس جامه ای از لباس های بهشت بر تن می کند، با خطی سبز به هزار جامه نوشته شده: «دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر بهترین صورت و کاملترین شکوه و بزرگی هر چه تمامتر و سعادت هر چه بیشتر وارد بهشت کنید.»

پس او در حالی که هفتاد هزار کنیز اطرافش را احاطه کرده اند چون عروس وارد بهشت شود.

[صفحه ۹۷]

نخستین بهشتیان

۱- متقی [۲۲۴] به نقل از ابوالحسن احمد بن میمون و رافعی از ابی یزید مدنی روایت

می کند: رسول خدا فرمود:

نخستین کسی که داخل بهشت شود، فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، مثل او در این امت، مثل مریم است در بنی اسرائیل.

۲- ذهبی [۲۲۵] به نقل از ابوصالح مؤذن، با سندی که خود معترف به صحت آن است، از

ابوهریره روایت می کند: رسول خدا فرمود:

اول کسی که وارد بهشت می گردد، فاطمه علیهاالسلام است.

[صفحه ۹۹]

پیوست

اشاره

برای آگاهی خواننده‌ی گرامی از مقام و منزلت نویسندگان منابع این کتاب و جایگاه

ایشان نزد برادران اهل تسنن، چکیده‌ای از شرح حال چند تن از ایشان را از نظر

می گذرانیم. [۲۲۶].

ابونعیم اصفهانی

(۳۳۶- ۴۳۰ هـ / ۹۴۸- ۱۳۰۸ م)

ابونعیم، احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی، (حافظ اصفهانی، حافظ دنیا). محدث شهیر

شافعی، مورخ، صوفی حافظ. متولد و متوفی در اصفهان. جد مادری پدرش (ابن البناء) از

چهره‌های برجسته‌ی تصوف در اصفهان به شمار می‌رفت، و پدرش، عبدالله بن احمد محدث بود. ابونعیم از هشت سالگی استماع حدیث می‌کرد و در سال ۳۵۶ هـ برای تحصیل علم به

[صفحه ۱۰۰]

خوزستان، عراق و حجاز سفر کرد و پس از استماع حدیث در ایذج، عسکر مکرم، شوشتر، اهواز، بصره، واسط، کوفه، بغداد، مکه و ایله به اصفهان بازگشت. او همچنین در نیشابور از ابوعبدالله سلمی و دیگران حدیث شنیده، و گفته‌اند که از چهارصد و سی عالم حدیث اجازه‌ی روایت داشته است. خطیب بغدادی از شاگردان وی بود. شافعی بودن او محرز نیست بلکه گاهی او را اشعری و گاه متمایل به شیعه معرفی کرده‌اند. البته همواره با خطیبان در تعارض بود. از آثارش: حلیه‌الاولیاء در حدیث، تاریخ اصفهان، دلائل النبوه در سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله.

الاعلام ۱: ۱۵۰ / اعیان الشیعه ۳: ۶ / حلیه‌الاولیاء: مقدمه دانشنامه‌ی ایران و اسلام ۱۱۱۸ /
روضات الجنات ۱: ۲۷۲ / ریحانه‌ی الادب ۷: ۲۸۵ / الکنی و اللقب ۱: ۱۶۵ / لغتنامه‌ی
دهخدا «احمد» ۱۲۰۴ / معالم العلماء ۲۵ / معجم المؤلفین ۱: ۲۸۲.

احمد ابن حنبل

(۱۶۴ - ۲۴۱ هـ / ۷۸۰ - ۸۵۵ م)

ابوعبدالله، احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، مروزی، بغدادی. متکلم، فقیه، محدث. وی یکی از چهار مذهب بزرگ تسنن یعنی مذهب حنبلی را تأسیس کرد و از شخصیت‌های

مشهور اسلامی به شمار می‌رود. در بغداد متولد شد و پس از فراگرفتن لغت و فقه و حدیث زندگی خود را وقف تحصیل علم حدیث نمود. مسافرت‌های زیادی در این راه انجام داد و پنج بار به سفر حج رفت و از محضر استادانی چند بهره‌مند شد که از جمله سفیان بن عیینه (م ۱۹۸ ه) و عبدالرحمان بن مهدی بصری (م ۱۹۸ ه) و

[صفحه ۱۰۱]

جراح کوفی (م ۱۹۷ ه) بوده‌اند. از زمانی که مأمون به حمایت از عقاید معتزله برخاست تا جلوس متوکل (۲۳۲ ه) ابن حنبل دوران بسیار سختی را گذرانند، تازیانه خورد و به زندان افتاد. و پس از جلوس متوکل بود که از وی قدردانی شد و او مجالی برای تدریس و تألیف یافت. ابن حنبل در ۷۵ سالگی در بغداد درگذشت و در میان احساسات پرشور مردم در قبرستان شهدا به خاک سپرده شد و گور او به صورت یکی از زیارتگاه‌های پر رفت و آمد درآمد. از تألیفاتش: المسند (مجموعه حدیث)، الناسخ و المنسوخ، الرد علی من ادعی التناقض فی القرآن، الأشربه، کتاب الصلوئه.

الاعلام ۱: ۱۹۲ / تاریخ ادبیات صفا ۱: ۷۹ / تذکره الاولیاء ۱: ۲۱۴ / حلیه الاولیاء ۹: ۱۶۱ / دانشنامه‌ی ایران و اسلام ۱۲۴۰ / روضات الجنات ۱: ۱۸۴ / ریحانه‌ی الادب: ۷: ۴۸۳ / شد الازار ۱۲ / کشف المحجوب ۱۴۵ / الکنی واللقاب ۱: ۲۶۸ / لغتنامه‌ی دهخدا «احمد» ۱۲۹۱ / معجم المؤلفین ۲: ۹۶.

ابوداود سجستانی

(۲۰۲-۲۷۵/هـ ۸۱۷-۸۸۹ م)

ابوداود، سلیمان بن أشعث بن اسحاق ازدی، سجستانی، محدث شهیر، عالم اهل سنت. اصلاً از سجستان، متوفی در بصره، بارها به بغداد سفر کرد و از بزرگان خراسان، عراق و شام، مصر، مکه و مدینه احادیث بسیاری استماع نمود. از آثارش: البعث، المراسیل، السنن. کتاب اخیر مهمترین اثر اوست در فقه، که یکی از شش مجموعه‌ی اخبار است که اهل سنت پذیرفته‌اند. و بنابر گفته‌ی

[صفحه ۱۰۲]

ابن داسه، ابوداود خود می‌گفت که از ۵۰۰۰۰۰ حدیث ۴۸۰۰ حدیث را در کتاب خویش گرد کرده است.

الاعلام ۳: ۱۸۲ / تاریخ التراث ۱ / ب ۱: ۲۹۰ / دانشنامه ایران و اسلام ۱۰۳۲ / الذریعه ۱: ۳۱۶ /
روضات الجنات ۴: ۷۹ / ریحانه‌ی اللادب ۷: ۹۴ / الکنی و اللقب ۱: ۶۴ / لغتنامه‌ی دهخدا،
سلیمان: ۶۱۲ / معجم المؤلفین ۴: ۲۵۵.

عبدالرحمان سیوطی

(۸۴۹-۹۱۱/هـ ۱۴۴۵-۱۵۰۵ م)

ابوالفضل، عبدالرحمان بن محمد خضیری، سیوطی، (جلال الدین). عالم اهل سنت، اشعری الاصول، شافعی الفروع، مورخ، ادیب. در قاهره متولد شد و هنگامی که پنج ساله بود پدرش را از دست داد. تحصیلات خود را در همین شهر به پایان رساند. از جمله استادانش ابوالعباس شمنی و علم‌الدین مناوی و محیی‌الدین کافچی بودند. در زمان حیاتش پیشوای

مذهبی بود. وی حدود ۶۰۰ تألیف دارد. از جمله: الألفیه فی مصطلح الحدیث، آداب السلوک، الأشباه والنظائر، در فروع شافعیه، مناقب أبی حنیفه، متشابه القرآن، الشماریخ فی علم التاریخ.

الاعلام ۴: ۷۱ / روضات الجنات ۵۴۵ / ریحانة الادب ۳: ۱۴۸ / الکنی واللقاب ۲: ۳۴۳ / لغتنامه‌ی دهخدا، سیوطی: ۷۸۶ / معجم المؤلفین ۵: ۱۲۸ / یادداشت‌های قزوینی ۱۲۵۵.

حاکم نیشابوری

(۳۲۱-۵۴۰۵ / ۹۳۳-۱۰۱۴ م)

ابوعبدالله، محمد بن عبدالله بن حمدویه ضبی، طهمانی،

[صفحه ۱۰۳]

نیشابوری، (حاکم، ابن البیع). فقیه امامی، محدث، قاضی. متولد و متوفی در نیشابور. به عراق و مکه مسافرت کرد. از جانب سامانیان به قضاوت نیشابور منصوب شد. از آثارش: تاریخ نیشابور، الأمالی، المستدرک علی الصحیحین. الاعلام ۷: ۱۰۱ / اعیان الشیعه ۹: ۳۹۱ / تاریخ التراث العربی ب ۱ / ۱: ۴۵۴ / تاریخ نظم و نثر در ایران ۷۸۳ / الذریعه ۲: ۱۹۹، ۳: ۲۹۳، ۲: ۲۴۶ / روضات الجنات ۷: ۳۴۳ / ریحانة الادب ۷: ۴۲۷ / طبقات اعلام الشیعه، قرن پنجم. ۱۶۷ / الکنی واللقاب ۲: ۱۷۰ / لغتنامه‌ی دهخدا، ابن بیع: ۲۹۶ / معجم المؤلفین ۱۰: ۲۳۸.

محمد ترمذی

(۲۰۹ - ۲۷۹ هـ / ۸۲۴ - ۸۹۲ م)

ابوعیسی، محمد بن عیسی بن سوره السلمی، بوغی، ترمذی، از علماء حدیث. متولد در ترمذ، متوفی در همانجا. نزد بخاری تلمذ نمود و به خراسان و عراق و حجاز سفر کرد. در حفظ حدیث زبانزد بود. از آثارش: الجامع الکبیر، در حدیث، الشمائل النبویة، التاریخ. الاعلام ۷: ۲۱۳ / تاریخ ادبیات صفا ۱: ۷۴ / تاریخ التراث العربی ۱ / ب ۱: ۲۹۹ / روضات الجنات ۸: ۲۱۴ / ریحانة الادب ۱: ۳۳۲ / فهرست ابن الندیم ۲۸۹ / الکنی و اللقب ۲: ۱۱۸ / لغتنامه‌ی دهخدا، ترمذی: ۶۲۱ / معجم المؤلفین ۱۱: ۵۶۲ / محمد - (ابن لبانه)

ابن ماجه

(م ۲۷۳ هـ / ۸۸۶ م)

ابوعبدالله، محمد بن یزید ربیع، قزوینی، (ابن ماجه). محدث

[صفحه ۱۰۴]

اهل سنت. متوفی در قزوین. در پی حدیث به سفر پرداخت و از علمای عراق و شام و مصر و حجاز استماع حدیث نمود. از آثارش: کتاب السنن، مشتمل بر حدود ۴۰۰۰۰ حدیث در ۱۵۰ فصل، تاریخ، مربوط به قزوین، تفسیر قرآن. الاعلام ۸: ۱۵ / تاریخ ادبیات صفا ۱: ۷۴ / التدوین ۲: ۴۹ / دانشنامه ایران و اسلام ۸۲۲ / ریحانة الادب ۸: ۱۸۳ / الکنی و اللقب ۱: ۳۹۸ / لغتنامه‌ی دهخدا، ابن ماجه: ۳۴۵ / معجم المؤلفین ۱۲: ۱۱۵.

زمخشری

(۴۶۷-۵۳۸ هـ / ۱۰۷۴-۱۱۴۳ م)

ابوالقاسم، محمود بن عمر بن محمد خوارزمی، زمخشری، (جار الله)، استاد در تفسیر، حدیث و نحو و لغت، امام زمان خود، در اصول معتزلی و در فروع حنفی. منسوب به زمخشر خوارزم، متوفی در جرجانیه. قصبه‌ای در همانجا. علت شهرت او به جار الله آن است که مدتی مجاور کعبه بود. از آثارش: الکشاف فی تفسیر القرآن، حاوی ذکر خصوصیات صرفی و نحوی و معانی و بیان و قرائت و شأن نزول آیات و مسائل اعتقادی معتزله، شروح زیادی بر این کتاب معروف نوشته شده است، کتاب انموذج، کتاب المؤلف، کتاب المفصل، به زودی جزو کتب مشهور علم نحو شد و شروح متعدد بر آن نوشته شد.

الاعلام ۸: ۵۵ / تاریخ ادبیات صفا ۲: ۳۲۰ / تاریخ نظم و نشر در ایران ۹۲، ۱۰۲، ۱۹۷ /
روضات الجنات ۸: ۱۱۸ / ریحانه الادب ۲: ۳۷۹ / الکنی و اللقب ۲: ۲۹۸ / لغتنامه‌ی دهخدا،
زمخشری: ۴۳۷ / معجم المؤلفین ۱۲: ۱۸۶.

[صفحه ۱۰۵]

مسلم - امام المحدثین

(۲۰۴-۲۶۱ هـ / ۸۲۰-۸۷۵ م)

ابوالحسن، مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری، نیشابوری، محدث اهل سنت. متولد و متوفی در نیشابور. به حجاز و مصر و شام و عراق سفر کرد. از آثارش: صحیح مسلم، در حدیث و نزد اهل سنت کتاب بسیار معتبری است که شروح بسیار بر آن نوشته شده است، المسند الکبیر، اوهام المحدثین، الطبقات.

الاعلام ۸: ۱۱۷ / تاریخ التراث العربی ب ۱ / ۱: ۲۶۳ / ریحانة الادب ۱: ۸۷، ۴: ۴۶۱ / فهرست
ابن الندیم ۲۸۶ / لغتنامه‌ی دهخدا، مسلم: ۴۲۵ / معجم المؤلفین ۱۲: ۲۳۲.

پاورقی

[۱] اهل سنت، از میان تمام کتابهای روایی خود، شش کتاب را بیش از همه ارج می‌نهند و مقدس می‌شمارند و پس از قرآن جای می‌دهند. این شش کتاب را «صحاح ستة» می‌نامند، که منابع اصلی مؤلف گرامی را تشکیل می‌دهند.

[۲] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۶.

[۳] ذخائرالعقبی، ص ۳۶.

[۴] صاحب ذخائرالعقبی پس از نقل حدیث می‌نویسد: این روایت را ابوالفضل بن خیرون نقل کرده است.

[۵] ذخائرالعقبی، ص ۴۴.

[۶] حدیث ادامه دارد و دنباله‌ی آن در فصل دوم خواهد آمد.

[۷] تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۷.

[۸] محب طبری نیز در ذخائرالعقبی (ص ۳۶) این روایت را ذکر کرده و می‌نویسد:

ابوسعید در شرف النبوة این روایت را نقل کرده است.

[۹] تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۳۱.

[۱۰] فاطمه از ریشه‌ی (فَطْم) بمعنی (جدا کردن) است - مترجم -

[۱۱] ابن حجر نیز در الصواعق المحرقة، ص ۹۲، این روایت را نقل کرده، می‌گوید، نسائی

این روایت را نقل کرده است.

[۱۲] ذخائرالعقبی، ص ۴۴.

- [۱۳] ذخائرالعقبی، ص ۴۴.
- [۱۴] ذخائرالعقبی، ص ۲۶.
- [۱۵] محب طبری می نویسد: «حافظ دمشقی این روایت را نقل کرده است».
- [۱۶] کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۱۹.
- [۱۷] صاحب کنزالعمال می گوید: دیلمی به نقل از ابی هریره این روایت را از رسول خدا نقل کرده است.
- [۱۸] النهایة، ذیل مادهی بتل.
- [۱۹] «بتول» از مادهی بتل: بمعنی «جدا کردن و بریدن» می باشد. - مترجم -
- [۲۰] اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۰.
- [۲۱] الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۲.
- [۲۲] صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹.
- [۲۳] این روایت را دیگران نیز نقل کرده اند از جمله: ابوداود در صحیح خود، باب اخبار مربوط به قیام، ج ۳۳، ص ۲۲۳، حاکم در مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۲۷۲، بخاری در اللادب المفرد، ص ۱۳۶، عسقلانی در فتح الباری، ج ۹، ص ۲۰۰، می نویسد: ابن حبان نیز این روایت را ذکر کرده است.
- [۲۴] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۴ و ۱۵۹.
- [۲۵] اللادب المفرد، ص ۱۴۱.
- [۲۶] الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۱.
- [۲۷] سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۱.
- [۲۸] مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۶۴.
- [۲۹] صحیح ابن ماجه، باب «ما جاء فی ذکر مرض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم».

- [٣٠] مسند احمد بن حنبل، ج ٦، ص ٢٨٢.
- [٣١] كنز العمال، ج ٧، ص ١١١.
- [٣٢] فيض القدير، ج ٥، ص ١٧٦.
- [٣٣] اسد الغابة، ج ٥، ص ٥٢٢.
- [٣٤] مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٤٢.
- [٣٥] ذخائر العقبى، ص ٣٦.
- [٣٦] ذخائر العقبى، ص ٣٦.
- [٣٧] صحيح مسلم، كتاب الجهاد والسير، باب: ما لقي النبي صلى الله عليه وآله وسلم من اذى المشركين.
- [٣٨] صحيح بخارى، كتاب بدء الخلق، باب: ما لقي النبي واصحابه من المشركين.
- [٣٩] صحيح مسلم، كتاب الجهاد والسير، باب: غزوة أحد.
- [٤٠] صحيح بخارى، كتاب بدء الخلق، باب: حدثنا قتيبة.
- [٤١] حلية الاولياء، ج ٢، ص ٣٠٠.
- [٤٢] كنز العمال، ج ١، ص ٧٧.
- [٤٣] مجمع الزوائد، ج ٦، ص ٢٦٢.
- [٤٤] ذخائر العقبى، ص ٤٧.
- [٤٥] طبقات ابن سعد، ج ٨، ص ٢٤.
- [٤٦] صحيح ابى داود، ج ٢٦، باب: ما جاء فى الانتفاع بالعاج.
- [٤٧] مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٢٧٥.
- [٤٨] سنن بيهقى، ج ١، ص ٢٦.
- [٤٩] مستدرک الصحيحين، ج ١، ص ٤٨٩.

- [٥٠] مستدرک الصحیحین، ج ٣، ص ١٥٦.
- [٥١] مستدرک الصحیحین، ج ٣، ص ١٥٥.
- [٥٢] الصواعق المحرقة، ص ١٠٩.
- [٥٣] صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام
- [٥٤] صحیح بخاری، کتاب الخمس، باب: الدلیل علی ان الخمس لنواب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.
- [٥٥] صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء، باب: التسیح اول النهار و عندالنوم.
- [٥٦] صحیح ابی داود، ج ٣٣، باب: التسیح عندالنوم.
- [٥٧] صحیح ابی داود، ج ٣٣، باب: التسیح عندالنوم.
- [٥٨] حلیة الاولیاء، ج ٢، ص ٤١.
- [٥٩] حلیة الاولیاء، ج ٢، ص ٤١.
- [٦٠] مسند احمد بن حنبل، ج ٣، ص ١٥٠.
- [٦١] کنز العمال، ج ٦، ص ٢٩٥.
- [٦٢] سورہی ضحی، آیہی ٥: «پروردگارت بزودی به تو چندان عطا کند که تو راضی شوی».
- [٦٣] سورہی اسراء، آیہی ٢٦.
- [٦٤] مجمع الزوائد، ج ٧، ص ٤٩.
- [٦٥] میزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢٢٨.
- [٦٦] کنز العمال، ج ٢، ص ١٥٨.
- [٦٧] صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: علامات النبوة فی الاسلام.
- [٦٨] مسند احمد بن حنبل، ح ٦، ص ٢٨٢.

- [٦٩] طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ٤٠.
- [٧٠] اسد الغابة، ج ٥، ص ٥٢٢.
- [٧١] خصائص امير المؤمنين، ص ٣٤.
- [٧٢] صحيح بخارى، كتاب فضائل الصحابة، باب: فضائل فاطمه عليها السلام.
- [٧٣] صحيح ابن ماجه، باب: ما جاء ذى ذكر مرض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.
- [٧٤] مسند طيالسى، ج ٦، باب: احاديث النساء.
- [٧٥] حلية الاولياء، ج ٢، ص ٢٩.
- [٧٦] مشكل الآثار، ج ١، ص ٤٨ و ٤٩.
- [٧٧] خصائص امير المؤمنين، ص ٣٤.
- [٧٨] صحيح الترمذى، ج ٢، ص ٣٠٦.
- [٧٩] مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٥١.
- [٨٠] مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٣١٩.
- [٨١] حلية الاولياء، ج ٤، ص ١٩٠.
- [٨٢] اسد الغابة، ج ٥، ص ٥٧٤.
- [٨٣] كنز العمال، ج ٦، ص ٢١٧.
- [٨٤] كنز العمال، ج ٦، ص ٢١٨.
- [٨٥] كنز العمال، ج ٧، ص ١٠٢.
- [٨٦] كنز العمال، ج ٧، ص ١١١.
- [٨٧] مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٥٦. سند اين حديث نزدش صحيح است.
- [٨٨] مشكل الآثار، ج ١، ص ٥٠.
- [٨٩] ذخائر العقبى، ص ٤٣.

- [۹۰] حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۴۲.
- [۹۱] خصائص امیر المؤمنین، ص ۳۴.
- [۹۲] کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۱.
- [۹۳] کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱- ابن عسکر این روایت را آورده است.
- [۹۴] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۵.
- [۹۵] کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱، و می نویسد: بزار آن را نقل کرده است.
- [۹۶] کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳، و می نویسد: حاکم و طبرانی و خطیب آن را نقل کرده اند.
- [۹۷] ذخائر العقبی، ص ۴۴ و می نویسد: حافظ ثقفی اصفهانی آن را نقل کرده است.
- [۹۸] الدر المنثور، ذیل آیه ی: ۴۲، آل عمران.
- [۹۹] مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۴۹۷.
- [۱۰۰] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۳۱۶ و ۳۲۲.
- [۱۰۱] الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.
- [۱۰۲] الدر المنثور، ذیل آیه ی ۱۱ سوره ی تحریم.
- [۱۰۳] اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۷.
- [۱۰۴] ذخائر العقبی، ص ۴۲.
- [۱۰۵] الاصابه، ج ۸، ص ۱۵۸.
- [۱۰۶] الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵.
- [۱۰۷] مشکل الاثار، ج ۱، ص ۵۰.
- [۱۰۸] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۳.
- [۱۰۹] فتح الباری، ج ۷، ص ۲۵۸.
- [۱۱۰] فتح الباری، ج ۷، ص ۲۸۲.

- [۱۱۱] الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰ و ص ۷۵۰، آنچه در متن آمده مطابق نقل صفحه‌ی ۷۵۰ می‌باشد.
- [۱۱۲] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۳.
- [۱۱۳] قصص الانبیاء، ص ۵۱۱.
- [۱۱۴] کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۷.
- [۱۱۵] تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۱۹.
- [۱۱۶] فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۳۲.
- [۱۱۷] تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۸۰.
- [۱۱۸] صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱.
- [۱۱۹] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۷.
- [۱۲۰] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۳۵.
- [۱۲۱] حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۴۴.
- [۱۲۲] مشکل الآثار، ج ۱، ص ۵۰.
- [۱۲۳] تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۸۴، و ج ۹، ص ۴۰۴، به دو طریق و در هر دو آمده! بهترین زنان دو عالم چهار نفرند.
- [۱۲۴] اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۷، با تعبیر: بهترین زنان دو عالم...
- [۱۲۵] تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۱.
- [۱۲۶] الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰، با دو سند که یکی آمده: بهترین زنان دو عالم.
- [۱۲۷] کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۷، به نقل از ابن حبان از انس.
- [۱۲۸] التفسیر الکبیر ذیل آیه‌ی ۴۲، سوره‌ی آل عمران، با کمی تقدیم و تأخیر آن را نقل کرده است.

- [۱۲۹] الدر المنثور، ذیل آیهی ۴۲، سورهی آل عمران، به نقل از ابن المنذر و ابن حبان.
- [۱۳۰] تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۸۰.
- [۱۳۱] تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۸۰.
- [۱۳۲] الکشاف، ذیل آیهی ۱۲ سورهی تحریم.
- [۱۳۳] فتح الباری، ج ۷، ص ۲۵۸.
- [۱۳۴] الدر المنثور، ذیل آیهی ۴۲ سورهی آل عمران.
- [۱۳۵] قصص الانبیاء، ص ۵۱۳.
- [۱۳۶] الکشاف، ذیل آیهی ۳۷ سورهی آل عمران.
- [۱۳۷] الدر المنثور، ذیل آیهی ۳۷ سورهی آل عمران.
- [۱۳۸] الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۲.
- [۱۳۹] تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۵۹.
- [۱۴۰] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰.
- [۱۴۱] الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۱.
- [۱۴۲] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۴.
- [۱۴۳] تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۸۵.
- [۱۴۴] کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۰.
- [۱۴۵] کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۶.
- [۱۴۶] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲.
- [۱۴۷] ذخائر العقبی، ص ۱۲۱.
- [۱۴۸] صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: مناقب قرابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و منقبة فاطمه علیها السلام.

- [١٤٩] كنز العمال، ج ٦، ص ٢٢٠
- [١٥٠] خصائص امير المؤمنين، ص ٣٥.
- [١٥١] فيض القدير، ج ٤، ص ٤٢١.
- [١٥٢] صحيح بخارى، كتاب النكاح، باب: ذب الرجل عن ابنته.
- [١٥٣] صحيح ابى داود، جمله ١٢، باب: ما يكره ان يجمع بينهن من النساء.
- [١٥٤] مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٣٢٨.
- [١٥٥] حلية الاولياء، ج ٢، ص ٤.
- [١٥٦] صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابة، باب: فضائل فاطمه عليها السلام
- [١٥٧] صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابة، باب: فضائل فاطمه عليها السلام
- [١٥٨] صحيح الترمذى، ج ٢، ص ٣١٩، فى فضل فاطمة بنت محمد صلى الله عليه و آله و

سلم

- [١٥٩] صحيح الترمذى، ج ٢، ص ٣١٩،
- [١٦٠] مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٥،
- [١٦١] مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٥٨،
- [١٦٢] مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ٣٢٣ و ٣٣٢،
- [١٦٣] سنن بيهقى، ج ٧، ص ٦٤،
- [١٦٤] حلية الاولياء، ج ٢، ص ٤٠،
- [١٦٥] كنز العمال، ج ٦، ص ٢١٩،
- [١٦٦] مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٥٤،
- [١٦٧] خصائص امير المؤمنين، ص ٣٦،
- [١٦٨] الصواعق المحرقة، ص ١٠٧،

- [۱۶۹] الصواعق المحرقة، ص ۱۳۸،
- [۱۷۰] الامامة والسياسة، ص ۱۴، تحت عنوان: كيف كانت بيعة علي بن ابي طالب.
- [۱۷۱] مستدرک الصحيحين، ج ۳، ص ۱۵۳،
- [۱۷۲] اسدالغابة، ج ۵، ص ۵۲۲.
- [۱۷۳] تهذيب التهذيب، ج ۱۲، ص ۴۴۱.
- [۱۷۴] كنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱ به نقل از ابن نجار.
- [۱۷۵] كنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹.
- [۱۷۶] ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۲.
- ذخائرالعقبى، ص ۳۹ از ابوسعید در «شرف النبوه» و ابن المثنى در معجم نقل می کند.
- صحيح بخارى، كتاب الخمس.
- [۱۷۷] صحيح مسلم، كتاب الجهاد.
- [۱۷۸] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹، طبع ميمنيه.
- [۱۷۹] سنن بيهقى، ج ۶، ص ۳۰۰، طبع حيدرآباد.
- [۱۸۰] صحيح ترمذى، باب: ما جاء فى تركة الرسول صلى الله عليه و آله و سلم
- [۱۸۱] صحيح بخارى، كتاب بدء الخلق، باب: علامات النبوة فى الاسلام.
- [۱۸۲] صحيح بخارى، باب: مرض النبى صلى الله عليه و آله و سلم.
- [۱۸۳] صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابة، باب: فضائل فاطمه عليها السلام.
- [۱۸۴] صحيح الترمذى، ج ۲، ص ۳۱۹.
- [۱۸۵] مستدرک الصحيحين، ج ۴، ص ۲۷۲.
- [۱۸۶] الادب المفرد، باب: قيام الرجل لآخيه.
- [۱۸۷] حلية الاولياء، ج ۲، ص ۴۰.

- [۱۸۸] صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: مرض النبی صلی الله علیه و آله و سلم.
- [۱۸۹] صحیح نسائی، ۱، ص ۲۶۱.
- [۱۹۰] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۵۹.
- [۱۹۱] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۹۷.
- [۱۹۲] طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۸۳.
- [۱۹۳] تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۶۲. در این نقل اضافه‌ای است به این ترتیب: رنج بیماری رسول اکرم را فراگرفت، پس فاطمه علیها السلام او را بر سینه‌ی خود نشانده و گفت...
- [۱۹۴] صحیح ابن ماجه، ابواب ما جاءنی الجنائز؟ باب: ذکر وفاته و دفنه.
- [۱۹۵] مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۱.
- [۱۹۶] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۰۴.
- [۱۹۷] حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۴۳.
- [۱۹۸] طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۴۰.
- [۱۹۹] فتح الباری، ج ۹، ص ۲۰۱.
- [۲۰۰] ذخائر العقبی، ص ۵۳.
- [۲۰۱] سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۴.
- [۲۰۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۶۱.
- [۲۰۳] ذخائر العقبی، ص ۵۳.
- [۲۰۴] اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۹۰.
- [۲۰۵] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۲.
- [۲۰۶] «براق» نام مرکبی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شب معراج بر آن سوار شد. - مترجم.

- [۲۰۷] كنز العمال، ج ۶، ص ۱۹۳
- [۲۰۸] مستدرک الصحيحين، ج ۳، ص ۱۵۳
- [۲۰۹] مستدرک الصحيحين، ج ۳، ص ۱۶۱
- [۲۱۰] اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳
- [۲۱۱] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۲.
- [۲۱۲] ذخائر العقبى، ص ۴۸.
- [۲۱۳] تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴۱.
- [۲۱۴] ذخائر العقبى، ص ۴۸.
- [۲۱۵] كنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۸.
- [۲۱۶] الصواعق المحرقة، ص ۱۱۳.
- [۲۱۷] ذخائر العقبى، ص ۴۸.
- [۲۱۸] مستدرک الصحيحين، ج ۳، ص ۱۵۲.
- [۲۱۹] حليه الاولياء، ج ۴، ص ۱۸۸.
- [۲۲۰] كنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹.
- [۲۲۱] ذخائر العقبى، ص ۴۸.
- [۲۲۲] كنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹.
- [۲۲۳] ذخائر العقبى، ص ۴۸.
- [۲۲۴] كنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹.
- [۲۲۵] ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۳۱.
- [۲۲۶] آنچه در پی می آید برگرفته از فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، (به اهتمام آذر

تفضلی - مهین فضائلی جوان، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول،
۱۳۷۲) است.